



نظریه های توسعه اقتصادی

محمدعلی مولائی

دانشگاه صنعتی شاهرود

با استفاده از کتاب مبانی توسعه اقتصادی، محمود روزبهان



مفهوم رشد و توسعه

مفهوم رشد اقتصادی

Economic Growth

رشد اقتصادی یک کشور عبارت است از **افزایش تولید ملی واقعی سرانه** آن کشور
در طول یک دوره **بلند مدت**

تغییرات آرام و تدریجی در شرایط اقتصادی بلند مدت که در نتیجه افزایش تدریجی در نرخ پس اندازها و جمعیت ایجاد میشود
(Schumpeter, 1934)

گسترش سیستم اقتصادی در جهات مختلف بدون تغییر در زیربنای آن
(Friedman, 1972)

مفهوم رشد و توسعه

توسعه اقتصادی

Economic Development

توسعه اقتصادی فرایندی است که در آن یک رشته تحولات و تغییرات **بنیادی** در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بمنظور نیل به اهداف کلان اقتصادی بوقوع می پیوندد



مفهوم رشد و توسعه

میزان رشد اقتصادی، تحت تاثیر دو گروه عوامل زیر افزایش می یابد:

افزایش عوامل تولید از نظر کمی (نیروی کار، سرمایه، ماشین آلات، زمین، و سایر منابع طبیعی)

تخصیص مناسب تر منابع و افزایش کیفیت عوامل تولید. (ارتقاء استانداردهای زندگی)



مفهوم رشد و توسعه

توسعه اقتصادی فقط به رشد اقتصادی محدود نمیشود و در بعد گسترده تری مسائل مربوط به فقر، عدالت، شهرنشینی، مهاجرت، بیکاری، توزیع درآمد و سایر شاخص های اجتماعی را نیز در بر میگیرد.

پروفسور دادلی می گوید در مورد توسعه هر کشور باید به سه سوال اساسی پاسخ دهیم:

۱. فقر چه تغییری کرده است؟
۲. بیکاری چه تغییری کرده است؟
۳. نابرابری چه تغییری کرده است؟

وی معتقد است اگر یک یا چند مورد از مسائل اساسی فوق بدتر شده باشد حتی اگر درآمد سرانه دوبرابر شده باشد، بازهم نمیتوان گفت توسعه افتاده است.



مفهوم رشد و توسعه

پیشرفت اقتصادی را می توان مفهوم بومی شده **توسعه اقتصادی** در کشور ایران دانست

البته **پیشرفت** علاوه بر رویکرد چند بعدی موجود در **توسعه**، مفاهیم جدیدی را نیز در بر میگیرد که مهمترین آنها عبارتند از:

توسعه و ابعاد آن مفهومی ایستا داشته، ولی **پیشرفت** مفهومی پویا دارد
توسعه به یک وضعیت مطلوب اشاره میکند، ولی **پیشرفت** به حرکت در مسیر چشم انداز اشاره میکند.



مفهوم رشد و توسعه

توسعه پایدار

فرایندی از توسعه است که نیازهای نسل کنونی را تامین می کند، بدون اینکه توانایی نسل های آینده را برای تامین نیازهایشان به مخاطره اندازد.

این تعریف از توسعه پایدار، اساس مسئولیت های بین نسلی جوامع را بیان می کند؛ مانند مسئولیت های زیست محیطی، انرژی، آب و...



تقسیم بندی جوامع بر اساس سطح توسعه آنها

در حال توسعه و توسعه یافته

کشورهای عقب مانده و کشورهای پیشرفته
 کشورهای حاشیه و کشورهای مرکز یا متروپل
 کشورهای عقب نگه داشته در کشورهای مقابل مسلط
 کشورهای فقیر و کشورهای غنی
 کشورهای جنوب و کشورهای شمال
 جهان سوم و جهان اول و دوم



معیارهای سنجش رشد و توسعه شاخص درآمد سرانه

از جمله شاخص‌های توسعه اقتصادی یا سطح توسعه‌یافتگی می‌توان این موارد را برشمرد:

شاخص درآمد سرانه: از تقسیم درآمد ملی یک کشور (تولید ناخالص داخلی) به جمعیت آن، درآمد سرانه به دست می‌آید. این شاخص ساده در کشورهای مختلف، معمولاً با سطح درآمد سرانه کشورهای پیشرفته مقایسه می‌شود.



معیارهای سنجش رشد و توسعه شاخص کیفیت زندگی

برای نخستین بار، در سال ۲۰۰۵ میلادی، واحد اطلاعاتی اکونومیست شاخص اقتصادی و اجتماعی جدیدی را به منظور رتبه‌بندی کشورهای جهان ارائه کرد. این معیار رتبه‌بندی کشورها را شاخص کیفیت زندگی نام‌گذاری کرده‌اند.

عوامل نه‌گانه کیفیت زندگی و شاخص‌های به‌کار گرفته شده در نمایش چنین عواملی عبارتند از:

تعالی مادی: سرانه تولید ناخالص ملی

سلامتی: امید به زندگی

ثبات سیاسی و امنیت: نرخ ثبات سیاسی و امنیت

زندگی خانوادگی: نرخ طلاق (در هر هزار نفر)

زندگی اجتماعی: نرخ حضور در اماکن مذهبی یا عضویت در سندیکاها

اقلیم و جغرافیا: عرض جغرافیایی، شرایط اقلیمی بین گرمتر و سردتر را مشخص می‌سازد.

امنیت شغلی: نرخ بیکاری

آزادی سیاسی: متوسط شاخص‌های آزادی‌های مدنی و سیاسی

برابری جنسیتی: نسبت متوسط درآمد مرد و زن، بر اساس آخرین داده‌های در دسترس



Quality of Life Index (QLI)

ردیف	کشور یا سازمان
1	دانمارک
2	نروژ
3	سوئد
4	ایسلند
5	فنلاند
6	آلمان
7	سوئیس
8	ژاپن
9	کانادا
10	ایالات متحده آمریکا
11	فرانسه
12	بریتانیا
13	ایالات متحده آمریکا
14	سوئد
15	دانمارک
16	سوئیس
17	آلمان
18	ایسلند
19	ژاپن
20	ایالات متحده آمریکا
21	کره جنوبی
22	کره شمالی
23	ژاپن
24	جمهوری آلمان غربی
25	جمهوری آلمان شرقی
26	فرانسه
27	آلمان
28	سوئیس
29	ایالات متحده آمریکا
30	ایسلند
31	ایالات متحده آمریکا
32	ایالات متحده آمریکا
33	ایالات متحده آمریکا
34	ایالات متحده آمریکا
35	ایالات متحده آمریکا
36	ایالات متحده آمریکا
37	ایالات متحده آمریکا
38	ایالات متحده آمریکا
39	ایالات متحده آمریکا
40	ایالات متحده آمریکا
41	ایالات متحده آمریکا
42	ایالات متحده آمریکا
43	ایالات متحده آمریکا
44	ایالات متحده آمریکا
45	ایالات متحده آمریکا
46	ایالات متحده آمریکا
47	ایران



Human Development Index (HDI)

شاخص توسعه انسانی

شاخصی ترکیبی است برای سنجیدن موفقیت در هر کشور، در سه معیار پایه از توسعه انسانی:

زندگی طولانی و سالم
دسترسی به دانش و معرفت
و سطح زندگی مناسب (اشتغال و بیکاری)

1. 0.878 ایسلند
2. 0.876 ژاپن
3. 0.876 نروژ
4. 0.871 سوئیس
5. 0.868 فنلاند

0.707 [ایران](#) 47.



فصل دوم مشترکات و تفاوت‌های اصلی بین کشورهای در حال توسعه

مشترکات

پایین بودن سطح رفاه زندگی
پایین بودن سطح بهره وری نیروی کار
نرخ بالای رشد جمعیت
نرخ بالای بیکاری
تک محصولی بودن و وابستگی به صادرات محصولات اولیه
وجود انواع دوگانگی
وابستگی به واردات از کشورهای صنعتی



پایین بودن سطح رفاه زندگی

سطح پایین درآمد سرانه + توزیع ناعادلانه درآمد = تشدید پدیده فقر

دسترسی اغلب شهروندان کشورهای در حال گذار به امکانات اساسی مناسب نظیر مسکن، بهداشت، تغذیه، پوشاک، امنیت و آموزش ممدود می باشد

این موضوع باعث پایین آمدن بازدهی نیروی کار، پایین آمدن درآمد سرانه، پایین آمدن نرخ رشد اقتصادی، وسعت فقر، توزیع ناعادلانه امکانات و فرصت‌های شغلی می باشد.



پایین بودن سطح بهره وری نیروی کار

عوامل تعیین کننده بهره وری پایین عبارتند از:

ضعف شدید در عوامل مکمل نیروی کار مثل سرمایه، مدیریت و تکنولوژی
فقدان انگیزه کافی نیروی کار
سطح پایین تغذیه و بهداشت که موجب کاهش توان فیزیکی و فکری نیروی کار می شود

همچنین بهره وری نیروی کار در بخش دولتی پایین است زیرا پرداختها بر اساس مشارکت در تولید صورت نمیگیرد بلکه صرفاً بر اساس حضور در محل کار پرداخت می شود



نرخ بالای بیکاری

به دلایل متعددی برای تمام عوامل تولید اعم از نیروی کار، سرمایه، زمین و سایر منابع طبیعی اشتغال ناقص وجود دارد و به درستی از آنها استفاده نمی شود لذا

به همین دلیل نرخ بیکاری آشکار (نیروی فعال فاقد شغل دائمی) و پنهان (افراد تمام وقت با بهره وری صفر یا در شغل غیرتفصیصی) از مرز ۳۰ درصد میگذرد.

و نرخ کم کاری آشکار (افراد پاره وقت که فوآهان کار تمام وقت هستند) و پنهان (افراد تمام وقت با بهره وری کم) نیز از دیگر معضلات این کشورهاست.



وجود انواع دوگانگی

ساختار اقتصادی و اجتماعی این کشورها از دو بخش **مجزا** تشکیل شده که یک بخش سنتی و عقب مانده و بخش دیگر پیشرفته و مدرن است و این دو بخش **فاقد ارتباط و انسجام** می باشند.

انواع دوگانگی در کشورهای در حال گذار عبارتند از: دوگانگی تکنولوژیکی، دوگانگی فرهنگی، دوگانگی اقتصادی، دوگانگی منطقه ای و جغرافیایی، دوگانگی اجتماعی، دوگانگی شهری- روستایی، دوگانگی صنعتی-کشاورزی، دوگانگی بخش رسمی و غیررسمی.



تفاوت های اساسی بین کشورهای در حال توسعه

شرایط طبیعی. جغرافیایی. جمعیتی

شرایط تاریخی فرهنگی

ساختار اقتصادی مختلف

وضعیت قدرت سیاسی در جامعه



بسم الله الرحمن الرحيم

توسعه اقتصادی

فصل سوم : فرایند تاریخی توسعه و توسعه نیافتگی

با استفاده از کتاب مبانی توسعه اقتصادی، محمود روزبهان



فرایند تاریخی توسعه و توسعه نیافتگی

عصر ادبیات اقتصاد توسعه بسیار کوتاه است و تاریخ شروع آن به نظر اکثر متفکرین این رشته به اواخر دهه ۱۹۴۰ یعنی بعد از جنگ جهانی دوم و استقلال سیاسی بسیاری از کشورهای در حال توسعه امروزی می رسد.

توسعه نیافتگی پدیده جدیدی نیست و عصر آن به مراتب به چند قرن می رسد که نه تنها پدیده ای با عمر کوتاه نیست بلکه با پدیده توسعه یافتگی ارتباط تنگاتنگی دارد.





به نظر این علما از دوران اولیه زندگی بشر تا قرن ۱۶ میلادی با وجود تفاوت های زیادی که در ساختار اجتماعی_سیاسی_فرهنگی و حتی اقتصادی وجود داشت، با این حال اختلاف چندانی بین سطح زندگی و تکنولوژی آن ها نبوده به طوری که پاره ای از مورخین اظهار کردند که اختلاف اقتصادی_اجتماعی بین جوامع غیر بدوی تا آن زمان هیچگاه از ۷۰٪ حد میانگین بیشتر یا کمتر نبوده .

و اما این پرسش مطرح شد که
از قرن ۱۶ به بعد چه اتفاقی رخ
داد؟ و ارتباط بین دو پدیده
توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی
چیست؟



برای پاسخ به این سوالات دو تحلیل کلی وجود دارد که در چارچوب دو دیدگاه مطرح می شود:

دیدگاه اول

به نظر عده ای از علمای توسعه، اقتصاد جهانی مجموعه مرکبی است که اقتصاد های ملی عناصر آن هستند و با سلسه مراتب خاصی با یکدیگر در ارتباط ارگانیک قرار دارند بنابراین هرگونه تغییری که در قسمتی از این مجموعه اتفاق افتد مطمئناً تغییراتی در کل مجموعه و در بقیه عناصر ایجاد می کند. به عقیده این نظریه پردازان توسعه اقتصادی کشورهای توسعه یافته در ۳ مرحله انجام شده است.





تکمیل این انقلاب



انقلاب صنعتی



تولید محصول کارخانه ای
(شروع مرحله دوم)

مرحله اول : مرحله تراکم اولیه ثروت

این مرحله که مرحله تراکم سرمایه هم نامیده شده از قرن ۱۶ شروع و تقریباً تا آخر قرن ۱۸ ادامه پیدا کرد.

در این مرحله علاوه بر تاراج ثروت کشورهای مثل هند، ابتدا کشورهای اروپایی هلند و پرتغال و اسپانیا به غارت سرزمین های کشف شده ی آمریکایی به خصوص آمریکای لاتین (**بدلیل ناوگان های بزرگ دریایی**) پرداختند و در ادامه کشورهای مثل انگلستان و فرانسه نیز وارد شدند . این نقطه ی شروع تفاوت در زیرمجموعه های غنی و فقیر بوده است.

شرایط مالی مناسب جریانی را به وجود آورد که بعداً به نام **انقلاب تجاری** خوانده شد.

مرحله دوم : صدور کالا

در این مرحله به علت تولید وسیع و انبوه ، که ناشی از استفاده ماشین در کار تولید است ، تسخیر بازار ممالک مستعمره و نیمه مستعمره اهمیت پیدا میکند. این روند رو به رشد تا قبل از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) ادامه یافت و موجب فروپاشی اساس صنایع دستی و غیر کشاورزی کشورهای عقب مانده شد و مرحله ی سوم بعد از آن جنگ شروع شد.



تولید انبوه کارخانه ها



کاهش هزینه تولید



کاهش قیمت



تسخیر بازارممالک دیگر



کسب ارزش افزوده و سرمایه بیشتر
کشورهای در حال توسعه امروز



مرحله سوم: صدور سرمایه

نتیجه: نقطه ی شروع و ریشه ی دو پدیده ی توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی یکی است ، ثانيا ساختار اصلی مناسبات بین دو زیر مجموعه در مراحل مختلف حفظ میشود اگرچه شکل این مناسبات تغییر کند .

بالا بودن تراکم کالاهای سرمایه ای در کشورهای اروپایی و کاهش سود صنایع منجر به فروش کالاهای سرمایه ای به کشورهای زیر سلطه می گردد .

عوامل دیگر صدور سرمایه

۱- فرار از مالیات های جاری در کشورهای صنعتی

۲- دستیابی سریعتر به منابع اولیه و نیروی کار ارزانتر

۳- کسب مازاد اقتصادی بیشتر

البته در این دیدگاه به آثار مثبتی که در اثر تحولات در بخشی از این مجموعه به بقیه مجموعه سرایت می کند ذکری نمی شود .

به طور مثال : تحولات تکنولوژیکی



نتیجه: نقطه ی شروع و ریشه ی دو پدیده ی توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی یکی است ، ثانيا ساختار اصلی مناسبات بین دو زیر مجموعه در مراحل مختلف حفظ میشود اگرچه شکل این مناسبات تغییر کند .

ویژگیهای مرحله صدور سرمایه:

- بیشتر در امر استخراج معادن صورت گرفته است
- جنبه سیاسی داشته تا نوعی سلطه اقتصادی حفظ شود
- در تولید کالاهایی بوده که مکانیزه کردن آن نسبت به تولید دستی چندان مزیتی ندارد مثل اسباب بازی و پوشاک
- تجزیه مراحل یک تولید پیچیده و انتقال مراحلی که کاربر هستند
- سرمایه گذاری در امر کالاهای مکمل و نه رقیب صورت گرفت و باعث تک محصولی شدن این کشورها شد
- در مرحله صدور سرمایه تک محصولی شدن باعث بدتر شدن تراز پرداخت ها شد



دیدگاه دوم

عده ی دیگری از علمای اقتصاد مبدأ و ریشه اصلی پدیده توسعه یافتگی را انقلاب صنعتی می دانند .

انقلاب صنعتی :



دو تحول عمیق و اساسی در گذشته ی تاریخ بشر رخ داده است . اولین تحول با نام **انقلاب نئولتیک** یا **شروع عصر حجر جدید** با اختراع یا ابداع کشاورزی شروع شد .

وقوع این انقلاب برای نخستین بار در تاریخ بشر موجب تولید مازاد کشاورزی شد. و تقسیم کار، تخصص و شهرنشینی بوقوع پیوست.

مازاد تولید کشاورزی بسیار اندک و به طور متوسط چیزی کمتر از ثلث تولید سالانه آن بود به همین سبب در سال هایی که طبیعت روی خوش نشان نمی داد تمدن های آن زمان با کمبود و قحطی مواجه می شدند . همچنین به دلیل کاربرد تکنیک ساده در کشاورزی در شروع انقلاب صنعتی بیش از ۸۰٪ جمعیت فعال کشاورزی می کردند .

دومین تحول عمیق با نام **انقلاب صنعتی** و در سال ۱۷۶۰ ابتدا در انگلستان و با فاصله ی زمانی ۲۰ الی ۳۰ سال در فرانسه و کشور های مجاور اتفاق افتاد .

نکته اول : این انقلاب توانست جوامع کهنه کشاورزی را به جوامع صنعتی مبدل سازد .

نکته دوم : تمدن های پدید آمده بر اساس این انقلاب هرگز منقرض نشدند (تمایز این انقلاب با سایر)

عوامل به وجود آورنده ی انقلاب صنعتی

الف) عوامل اقتصادی

ب) عوامل اجتماعی _ فرهنگی

پ) عوامل فنی



الف) عوامل اقتصادی

یکی از مهمترین عوامل اقتصادی تغییر در شیوه ی تولید کشاورزی در انگلستان است (انقلاب کشاورزی) که منجر به ظهور ۵۰ درصدی مازاد اقتصادی شد . در کنار این عامل مهم اقتصادی میتوان عوامل دیگری مثل وجود کارگران نسبتا ماهر و طبع سود جوی کار فرمایان و سوداگرایان اقتصادی در جامعه نام برد .

ب) عوامل اجتماعی فرهنگی

مورخین اروپایی قرون پانزدهم (از اواسط آن) شانزدهم و هفدهم عصر رنسانس نامیده اند که به معنی نوزایش و تجدید حیات است جامعه اروپا در این دوره با بهره گیری از نتایج و کشفیات و ... به سطحی از علوم و فنون رسیده بود . عصر رنسانس عصر روشنگری نیز نامیده میشود .



پ) عوامل فنی

بیشتر پیشرفت های فنی در ابتدا به وسیله افرادی به وجود آمدند که بعضا حتی سواد خواندن و نوشتن هم نیز نداشته اند .

انقلاب کشاورزی

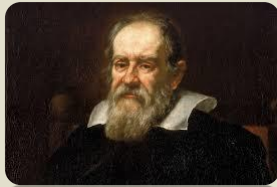
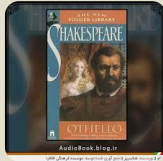
به طور کلی میتوان گفت انقلاب کشاورزی در انگلستان از اوایل قرن ۱۸ با به کار گرفتن تکنیک های جدید آغاز شد . تکنیک هایی که توانسته اند تغییرات بسیار عظیمی در وضعیت کشاورزی انگلستان به وجود آورند عبارتند از :

۱. کشت پی در پی زمین و کنار گذاردن تدریجی آیش
۲. کشت محصولات جدید مثل سیب زمینی از آمریکا
۳. تکامل ابزار های قدیمی و استفاده از ابزار های جدید
۴. اصلاح بذر ها و نژاد دام ها
۵. توسعه و بهبود زمین های زیر کشت

۶. استفاده بیشتر از اسب در زمین های کشاورزی



چند جملات آموزنده از دوره ی رنسانس :



چیزهای کوچک، کمال ایجاد می کند و کمال هم چیز کوچکی نیست. میکل آنژ
آسمان تنها حرارت و باران مهربانی ندارد. بلکه آذرخش و سیل هم دارد. گالیله
جوانی جرعه ای است فرح انگیز ولی حیف که به پیری آمیخته است. ویلیام
شکسپیر

آدمی بر اساس تفکر و تخیل خود، زندگی خویش را می سازد. لئوناردو
داوینچی



مجلس شورای اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل چهارم

نظری اجمالی از تئوریهای رشد و توسعه اقتصادی

با استفاده از کتاب مبانی توسعه اقتصادی، محمود روزبهان

نظریه رشد کلاسیک ها

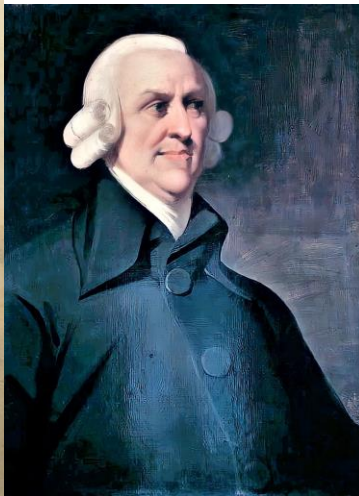
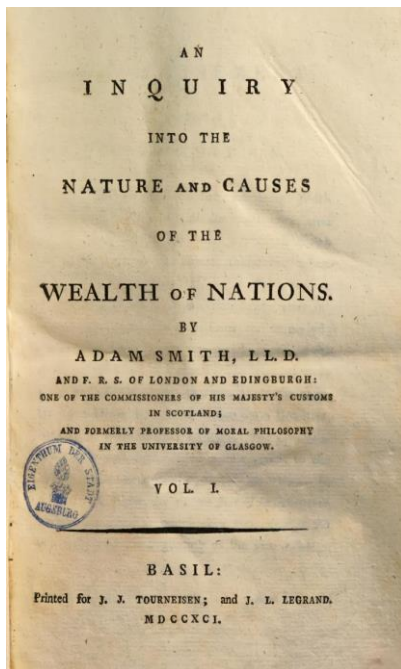
۱- خوشبین ها: مانند آدام اسمیت (بنیانگذار مکتب کلاسیک)

اقتصاددانان
مکتب کلاسیک

۲- بدبین ها: ریکاردو و مالتوس

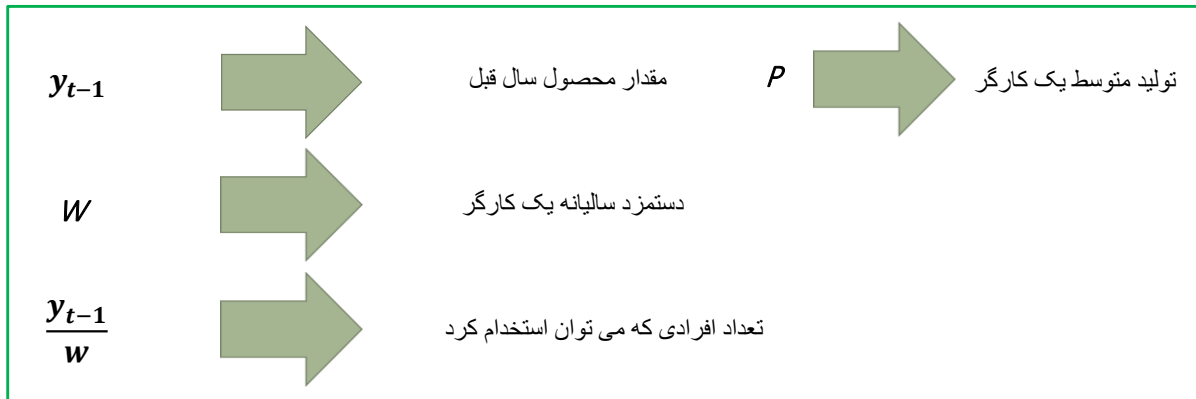
نظریه رشد اقتصادی آدام اسمیت

وی با انتشار کتاب "ثروت ملل" در
۱۷۷۶ مکتب کلاسیک را پایه گذاری کرد.



- آدام اسمیت نسبت به آینده اقتصاد سرمایه داری و رشد مداوم آن خوشبین بود. او معتقد بود با دادن آزادی اقتصادی به جامعه، منافع همه از طریق دست نامرئی تامین می شود. به نظر وی **تقسیم کار** از سه طریق باعث افزایش تولید ملی می شود:
- ۱) صرفه جویی در وقت نیروی کار به وسیله تمرکز روی بخش محدودی از فرایند تولید
 - ۲) افزایش مهارت و تخصص نیروی کار به دلیل تمرکز ذکر شده در مورد ۱
 - ۳) ابداع وسایل و روش های جدید (پیشرفت تکنولوژی) به دلیل تماس مداوم نیروی کار با وسایل خاص و محدود

طبق نظریه ارزش آدام اسمیت کار نوعی سرمایه گذاری است. به همین خاطر از نظر وی کار تولیدی نقش سرمایه گذاری ناخالص را ایفا می کند. در این نظریه، رشد تولید یعنی افزایش دادن محصول امسال نسبت به سال قبل. آدام اسمیت با فرض اقتصاد تک محصولی یک سال زراعی را در نظر می گیرد. به طوری که انباشت اولیه سرمایه آن سال را محصول سال قبل تشکیل می دهد. محصول سال گذشته که هزینه تولید امسال می شود هزینه تولید کار یا هزینه اشتغال کارگران را تشکیل می دهد، این هزینه را اصطلاحاً **مابه دستمزد** می نامند.



$$y_t = \frac{y_{t-1}}{w} \cdot P$$

تولید امسال

$$G = P/W - 1$$



فرمول نرخ رشد تولید

$$y_t = \frac{y_{t-1}}{w} \times P \quad \longrightarrow \quad \frac{y_t}{y_{t-1}} = \frac{y_{t-1}}{w} \times P \times \frac{1}{y_{t-1}}$$

$$\frac{y_t - y_{t-1}}{y_{t-1}} = \frac{P-w}{w} \quad \longrightarrow \quad G = \frac{P}{w} - 1$$

$\underbrace{\frac{P-w}{w}}_{\frac{P}{w} - \frac{w}{w}}$

در الگوی صفحات قبل، فرض شده است که محصول ذرت تماماً صرف تولید می شود.

یعنی فرض شده که کارگران غیر مولد از این ذرت برداشتی ندارد.

اما می توان مصرف کارگران غیر مولد را منظور کرد.

بر اساس فرض جدید بخشی از محصول ذرت صرف تولید و بخشی صرف مصرف غیر تولیدی می شود.

h درصد در نظر گرفته شده برای کارگران مولد از تولید سال قبل

$1-h$ درصد در نظر گرفته شده برای کارگران غیر مولد

$$G' = h(P/W) - 1$$



فرمول نرخ رشد با فرض جدید

$$y_t = h \times \frac{y_{t-1}}{w} \times P \longrightarrow \frac{y_t}{y_{t-1}} = h \times \frac{y_{t-1}}{w} \times P \times \frac{1}{y_{t-1}}$$

$$\frac{y_t - y_{t-1}}{y_{t-1}} = h \times \underbrace{\frac{P-w}{w}}_{\frac{P}{w} - \frac{w}{w}} \longrightarrow G' = h \times \frac{P}{w} - 1$$

تفکیک کارگران به دو گروه مولد و غیر مولد، نرخ رشد اقتصادی را متناسب $1-h$ درصد کاهش می دهد. در شرایط مساوی $G' < G$ خواهد بود.

طبق رابطه $G' = h(P/W) - 1$ برای تثبیت نرخ رشد لازم P و W و h ثابت بمانند.

تا زمانی که این سه متغیر از سالی به سال دیگر تغییر نکنند، نرخ رشد اقتصادی در همان سطح G' میماند. پس به تعبیر آدام اسمیت اقتصاد می تواند بدون تغییر یا نوسان از سالی به سال دیگر دارای رشد ثابت و منظمی باشد.

اما بین نویسندگان مختلف درباره اینکه اسمیت تا چه اندازه معتقد به ثبات P و W بوده است، اختلاف نظر وجود دارد.

شرط ثابت ماندن W این است که اقتصاد با کمبود نیروی کار مواجه نشود.

این شرط مستلزم وجود بیکاری آشکار یا حداقل بیکاری پنهان است.

اما اینکه آدام اسمیت چنین فرضی را پذیرفته است یا نه، مورد توافق نیست.

به هر حال با توجه به نظریات آدام اسمیت در مورد تاکید وی بر تقسیم کار می توان انتظار افزایش بازدهی کار (P) را پذیرفت.

پس حتی اگر در اقتصاد به هیچ شکلی نیروی بیکار وجود نداشته باشد، ولی W در حد P افزایش یابد، باز هم نرخ رشد ثابت امکان پذیر است.

زیرا با وجود افزایش W ، نسبت (P/W) ثابت خواهد ماند.

بنابراین نرخ رشد اقتصادی تثبیت خواهد شد.

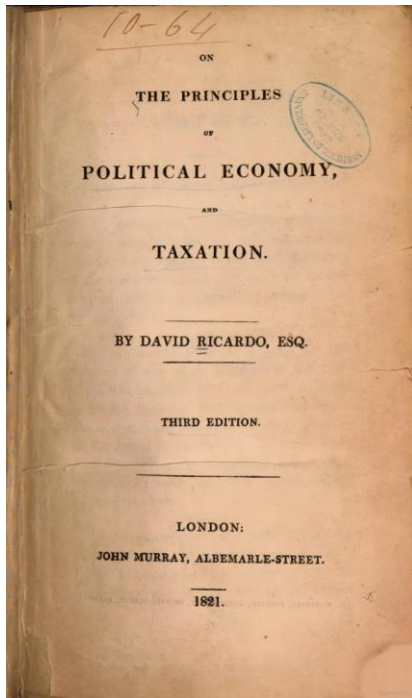
رشد اقتصادی از دیدگاه ریکاردو

در سال ۱۸۱۷ کتابی تحت عنوان

"اصول اقتصاد سیاسی و مالیات"

از دیوید ریکاردو، دومین صاحب نام مکتب
کلاسیک منتشر شد.

او در این کتاب سعی کرده است نشان دهد به دلیل
محدودیت زمین، در آینده رشد اقتصادی با مشکل
مواجه خواهد شد. به همین دلیل از ریکاردو به
عنوان اقتصاددان دبیین مکتب کلاسیک یاد میشود.



از نظر او محدودیت برای رشد به سرعت فرا می رسد مگر آنکه زمین بیشتری کشف شود یا مواد غذایی بیشتر و ارزانتر از خارج وارد گردد. وی امکان دومی را بیشتر میدانند به همین دلیل روی تجارت خارجی تاکید زیادی دارد.

ریکاردو مثل اسمیت عقیده داشت که **رشد از تجمع و تشکیل سرمایه نتیجه می شود.**

اما به نظر وی تجمع سرمایه خود تابعی از سود است.

سود هم بستگی به دستمزد ها دارد و آن هم بستگی به قیمت مواد غذایی دارد.

قیمت مواد غذایی هم تابعی از

۱- میزان دسترسی به زمین

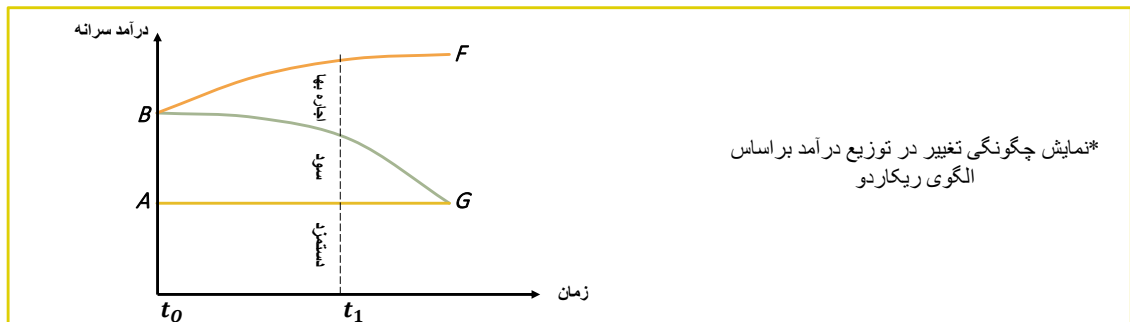
۲- واردات مواد غذایی از خارج

اختلاف اساسی آدم اسمیت و ریکاردو:
آدم اسمیت روی "تولید" و ریکاردو روی "توزیع تولید" تاکید دارد.

به نظر ریکاردو توزیع نامناسب تولید را مختل و رشد آن را متوقف می کند.

وی معتقد است تولید در قبال استفاده از هر کدام از عوامل تولید (نیروی کار-زمین-سرمایه) به شکل (دستمزد-اجاره-سود) توزیع می شود.

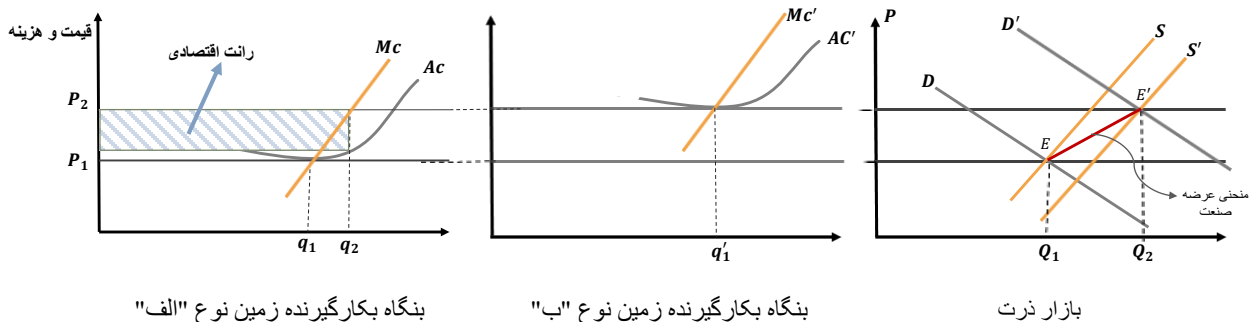
با گذشت زمان توزیع به نفع اجاره و به زیان سود تغییر می کند زیرا دستمزد ها در حداقل معاش ثابت است پس افزایش اجازه فقط از طریق کاهش سود امکان پذیر است.



نظریه ریکاردو بر این اصل استوار است که زمین دارای **خست** است.

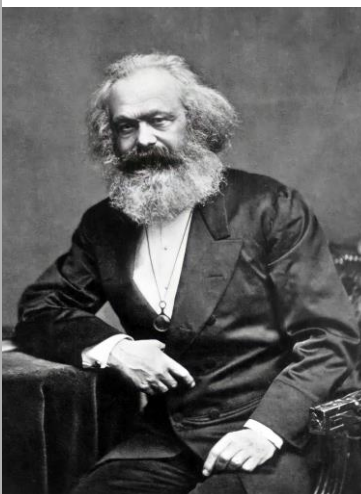
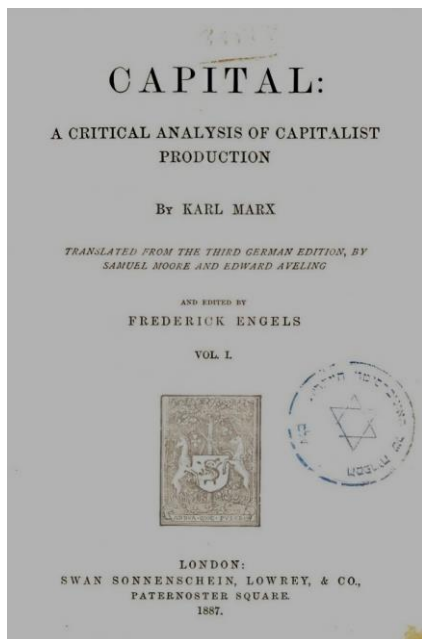
یعنی تمامی زمین ها همگن و یکنواخت نیستند بلکه از بسیار مرغوب شروع و به کم و کمتر مرغوب می رسند.

در هر مرحله از زمان، بر اثر شرایط عرضه و تقاضای کل بازار محصول (مثلا نرت) دسته خاصی از زمین ها زیر کشت می روند و هر چه زمان میگذرد به دلیل افزایش جمعیت، جامعه به ناچار به زمین های کمتر مرغوب روی می آورد.



زمین الف زمینی مرغوب است

در بلند مدت قیمت بر حداقل هزینه متوسط یعنی AC مماس میشود و مقدار تولید مشخص می شود. در گذشت زمان افزایش تقاضا برای ذرت باعث حرکت تابع عرضه به سمت بالا می شود اما چون زمین های جدید کمتر مرغوب هستند هزینه واحد تولید افزایش می یابد و AC' در کل بالاتر از AC می باشد. (منحنی عرضه صنعت در این حالت صعودی است). در بلند مدت خط قیمت بر AC مماس شده و بر اساس **قانون وحدت بها** قیمت جدید محصول بر کل بازار حاکم می شود. به این ترتیب به زمین "الف" به علت مرغوبیت سهم اضافی تعلق می گیرد. به سهم اضافی اصطلاحاً **رانت اقتصادی** می گویند. در اثر گذشت زمان و به زیر کشت رفتن زمین های نوع "ج" ، به زمین نوع "ب" که قبلاً رانت نداشت، رانت تعلق می گیرد و رانت اقتصادی زمین نوع "الف" تشدید می شود و مسئله به همین ترتیب ادامه می یابد.



نظریه ی مرحله ای مارکس

کارل مارکس بزرگترین منتقد نظام سرمایه داری است.

مهمترین اثر او ر زمینه توسعه اقتصادی کتاب

"سرمایه"

است که در سال ۱۸۶۷ منتشر شد.



نظریه ی مرحله ای مارکس

سیر تکاملی تاریخ از دیدگاه مارکس، مثل دیدگاه هگل به وسیله استدلال دیالکتیکی و با بکار بردن قانون **تز - انتی تز - سنتز** قابل توجیه است. به نظر مارکس، پیدایش تضاد میان ابزار تولید موجب شده است که جوامع از مرحله برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری عبور کرده و به سوی سوسیالیزم و کمونیزم حرکت کنند.

برای درک این مراحل از دیدگاه مارکس، یادآور می شویم که وی معتقد بود **وضعیت اقتصادی** هر جامعه تنها عاملی است که اوضاع سیاسی، فکری، اجتماعی، و دیگر پدیده های غیر اقتصادی را معین میکند.

وضعیت اقتصادی نیز نشأت گرفته از **روش تولید، ابزار تولید، و وضع نیرو های تولیدی** است به نظر وی بشر با بهره گیری از ابزار تولید با طبیعت مبارزه کرده، ابزار تولید بر طبق تکامل و تضاد های خود حرکت تاریخی را به وجود آورده است. به این معناکه در هر مرحله از تمدن بشر روشی خاص در تولید آغاز شده و از طریق این روش سیر تاریخی به حرکت خود ادامه داده است.

به نظر مارکس هر جامعه در روند تاریخی خود از مراحل پنج گانه زیر عبور می کند تا به مرحله کمونیسم برسد

۱- جامعه یا کمون اولیه

۲- نظام برده داری

۳- نظام فئودالیسم

۴- نظام سرمایه داری

۵- نظام سوسیالیسم

۶- نظام کمونیسم



نظریه ی مرحله ای مارکس

به نظر مارکس هر جامعه ای در روند تاریخی خود از مراحل پنج گانه زیر عبور می کند تا به مرحله کمونیسم برسد این مراحل عبارتند از :

جامعه یا کمون اولیه

در جامعه اولیه به عنوان اولین سازمان اجتماعی، شیوه تولید و توزیع اشتراکی بوده است به این مفهوم که تمامی افراد جامعه با کمک یکدیگر تولید می کردند و سپس محصول تولید شده را بین خود توزیع می کردند و سپس در این دوره که برای مدت طولانی ادامه داشته است با استفاده از سنگ و سایر وسایل طبیعی موفق به ساختن ابزار های ابتدایی شد. به نظر مارکس در این جوامع تضاد طبقاتی وجود نداشت.

ولی با گذشت زمان انسان های نخستین به تدریج به ابزار های تولید بهتر دست یافتند و با رشد نیرو های تولیدی مالکیت خصوصی پدیدار شد. به این ترتیب گروهی برگروه دیگر تسلط یافتند و عصر برده داری و بردگی آغاز شد. مارکس به استناد مطالعه جامعه شناسان معتقد بود که در آن زمان (قرن نوزدهم میلادی) تمامی جوامع این مرحله را پشت سر گذاشته اند

نظام برده داری :

تضاد میان ابزار و روش تولید و نیرو های تولیدی در این مرحله از تاریخ بشر شروع شد. به این معنا که نظام برده داری به عنوان دومین سازمان اجتماعی از بردگان (نیروهای تولیدی)، به عنوان مهم ترین عامل تولید در این مرحله بهره کشی میگرد. نظام برده داری با استثمار غیر انسانی بردگان باعث هلاکت بردگان بی شماری گردید. به عبارت دیگر برده داران مالکیت کامل نیروی تولیدی یعنی بردگان و نتیجه کار آنها را در دست داشتند سرانجام شورش بردگان نظام برده داری را در هم کوبید و سیستم جدیدی را به نام فئودالیسم به وجود آورد.



نظریه ی مرحله ای مارکس

نظام فئودالیسم :

در این نظام دو طبقه ارباب و رعیت به وجود آمد. شیوه تولید عصر ارباب و رعیتی از شیوه برداری پیشرفته تر بود. کشاورزی توسعه پیدا کرد و با کشت و پرورش گیاهان، درختان و دانه های تازه محصولات کشاورزی افزایش یافت. از طرف دیگر، همگام با توسعه و تکامل ابزار تولید صنایع دستی پیشرفت بیشتری کرد. همچنین ماشین های تازه ای اختراع شد که بازدهی کار را به خصوص در صنایع نساجی افزایش داد. با پیدایش کارخانجات و صنایع ماشینی بین نیرو های تولیدی و روابط در نظام فئودالیسم تضاد ایجاد شد. به این معنا که کارخانجات احتیاج به کارگر داشتند درحالی که در نظام فئودالیسم موجود دهقانان یا رعیتها به زمین وابسته بودند. تضاد بین نیروهای تولیدی جدید و قدیم و روابط تولیدی قدیم و جدید عصر فئودالیسم را به پایان رسانید و باعث شد که سرمایه داری جایگزین آن شود

نظام سرمایه داری :

مارکس معتقد است که سرمایه داری از طریق جدال بین عوامل داخلی در نظام فئودالیسم از جمله انقلاب و پیکار طبقاتی و در نهایت با از بین رفتن نظام فئودالیسم بوجود می آید

در سرمایه داری دو طبقه سرمایه دار و کارگر ظاهر می شوند. سرمایه داران مالک زمین و ابزارتولید هستند ولی کارگران برای امرار معاش باید کار کنند. از آنجا که جامعه سرمایه داری بر انگیزه سود استوار است و سرمایه داران مالک ابزار تولید هستند سرمایه داران در موقعیتی هستند که می توانند کارگران را استثمار کنند. به هر حال با به وجود آمدن بحران های اقتصادی و افزایش بیکاری، مبارزه طبقاتی شروع شده و سرانجام کارگران دست به شورش می زنند و سوسیالیسم به وجود می آید.

یکی از تحلیل های اقتصادی چگونگی از هم پاشیدن نظام سرمایه داری از نظر مارکس به این ترتیب است که چون تغییرات تکنولوژیکی، در مراحل نهایی سرمایه داری به اوج خود می رسد باعث افزایش بازدهی سرمایه می شود. بنابراین سرمایه داران به خاطر حفظ سود، جانشینی سرمایه به جای نیروی کار را شدت می دهند این امر موجب افزایش بیشتر بیکاری نیروی کار شده و در نهایت ارتش بیکاران نظام سرمایه داری را واژگون می کند.



نظریه ی مرحله ای مارکس

نظام سوسیالیسم:

در سوسیالیسم با از بین رفتن مالکیت خصوصی استثمارکارگران پایان می پذیرد. توزیع تولید بر مبنای کمیت و کیفیت کار انجام می گیرد. به بیان دیگر شعار از **هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش** بر جامعه حاکم می شود. از نظر مارکس سوسیالیسم به عنوان یک نظام اقتصادی موقتی قبل از کمونیسم لازم می باشد. استدلال مارکس در این باره بر اساس دلایل زیر است.

اولا در سوسیالیسم دیکتاتوری طبقه کارگر بوجود می آید، تا ریشه سرمایه داری کاملاً خشکیده شود و کارگران مطمئن شوند که سرمایه داران دوباره اعمال نفوذ نخواهند کرد. **ثانیا** چون اقتصاد قبل از رسیدن به سوسیالیسم در سرمایه داری صنعتی شده است، بنابراین هر گاه در این مرحله تنگناهای اقتصادی پدید آید وظیفه اقتصادی سوسیالیسم اینجاب می کند که این مزیقه را بر طرف کند. **ثالثا** چون تفکر مردم به دلیل حاکمیت نظام سرمایه داری به گونه ای دیگر است برای پذیرش کمونیسم بشر باید خود را از نظر روحی نیز آماده سازد

نظام کمونیسم:

از نظر مارکس **مدینه فاضله** همان کمونیسم است که پس از سوسیالیسم فرا می رسد. در این نظام جامعه در حد نهایی خود صنعتی است و در آن فقط یک طبقه اجتماعی یعنی کارگران فعالیت دارند، از این رو امکان به وجود آمدن تضاد طبقاتی وجود ندارد. چون تولید در حد فراوانی است شعار از **هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش** بر جامعه حاکم خواهد شد.



نقدی بر نظریه مارکس

مقدمتا باید گفت که زندگی پر مشقت مارکس، به خصوص اتفاقاتی که در فاصله ۱۸۵۰-۵۶ بر وی گذشت (در این فاصله به علت فقر سه فرزند خود را از دست داد). همچنین، اوضاع اقتصادی-سیاسی-اجتماعی خاص آن زمان اروپا اثر زیادی بر تفکر او داشت. این مشکلات اجتماعی-اقتصادی-سیاسی توانست او را که پیرو اصل جبر تاریخی بود معتقد کند که این جریان قسمتی از مراحل تاریخی است و قابل تغییر نمی باشد مگر به وسیله جبر.

مارکس تمامی رفتارهای انسان را ناشی از مسایل اقتصادی و مادی می داند، تاکید وی روی این مساله تا حدی شبیه به تفکر یک بعدی فروید است که تمامی رفتارهای انسان را ناشی از حسن تمایلات جنسی او می داند. از نظر فلسفی نیز، فلسفه مارکس که معتقد به جبر مادی تاریخ است، از طرف بسیاری از فلاسفه مورد نقد واقع شده است با این مقدمه، در زیر به نقد تئوری مرحله ای مارکس می پردازیم. تئوری مرحله ای مارکس دارای دو ایراد کلی است

نخست ایراداتی که برخورد تئوری وارد است و دوم اشکالاتی که بر پیاده شدن تئوری در عمل وارد است

در مورد اشکال اول چون تحلیل نظری اصلی مارکس در مورد نظام سرمایه داری و چگونگی انقراض آن است ایراد نظری عمده منتقدین نظر مارکس نیز بر این مرحله وارد شده است
در مورد اشکال دوم باید گفت با توجه به شواهد تاریخی پیش بینی های مارکس، با واقعیت مطابقت ندارد. صرف نظر از بحثهای جزئی رکن اصلی هر تئوری مرحله ای وقوع مراحل مختلف آن به طور متوالی است شواهد تاریخی در مورد هیچ کشوری تئوری مرحله ای مارکس را تایید نکرده است. به طور مثال مارکس معتقد بود که نظام سرمایه داری در نهایت پیشرفت به سوسیالیسم تبدیل خواهد شد اما چنین چیزی به وقوع نپیوست و اولین کشور سوسیالیستی جهان یعنی شوروی در سال ۱۹۱۷ جزء پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری عصر خود نبود. استقرار نظام کمونیستی در چین به عنوان یک کشور با نظام فتودالیته در سال ۱۹۴۹ نمونه بارز دیگری بر نقص این نظریه است.



تئوری مرحله ای روستو

همانطور که قبلاً گفته شد نظریه مرحله ای معروف دیگری توسط والت روستو مورخ اقتصادی مشهور معاصر در دهه ۱۹۶۰ ارائه شد تئوری مرحله ای روستو دارای ۵ مرحله است که به ترتیب عبارتند از اجتماع سنتی، آغاز تحول (امادگی)، خیز حرکت به طرف تکامل (بلوغ) و مصرف انبوه

مرحله اجتماع سنتی

به نظر روستو اولین مرحله در روند تکاملی هر جامعه ای مرحله اجتماع سنتی است. به نظر وی مشخصه بدیهی چنین جامعه ای آن است که در آرامش عاری از حرکت به سر می برد از مشخصه های دیگر این جامعه ثابت بودن تکنیک اهمیت بارز محصولات کشاورزی در تولید ملی و عدم تغییرات و تحولات اقتصادی-اجتماعی قابل ملاحظه است تا این که این آرامش همراه با سکون به وسیله مکانیزم خاصی نظیر آنچه به وسیله هیگن مطرح شده است به هم می خورد

مرحله آغاز تحول

هیگن تحولات اقتصادی در مرحله اولیه یک جامعه را معلول تحول فرهنگی و منبعث از آن می داند وی می گوید تحول اساسی در فرهنگ به خودی خود باعث می شود که اقتصاد از حالت خفگی و رکورد خارج شود و به رشد و توسعه روی آورد به نظر روستو با تغییراتی که هیگن از آن یاد میکند جامعه وارد مرحله دوم که آغاز تحول است می شود این مرحله حاوی تحولاتی آهسته خصوصاً در شیوه تفکر و سازمانهاست اعتقاد به بهبود اقتصادی نضج می گیرد. یخ سنتها رو به ذوب شدن می گذارد و جمودسنتی جامعه در هم می شکنند به نحوی که تحرک اجتماعی، جغرافیایی، و حرفه ای امکان پذیر می شود. حمل و نقل ارزانتر و تجارت گسترش می یابد در تولید صنعتی تحولاتی پدید می آید اما گامها آهسته هستند

مرحله خیز

از نظر روستو این مرحله از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا خط جدا کننده بین مراحل قبلی و مراحل بعدی است در این مرحله مقاومتها در برابر توسعه به ویژه در یک یا چند بخش پیشگام جایی که تغییرات تکنیکی با قدرت احساس می شود شکسته می گردد نرخ سرمایه گذاری خالص از حدود ۵ درصد مرحله قبل به بیش از ۱۰ الی ۱۵ درصد درآمد ملی افزایش می یابد مرحله خیز موجب چنان افزایشی در سرعت تغییرات می شود که یک حالت جدایی و انفصال از گذشته بوجود می آورد.

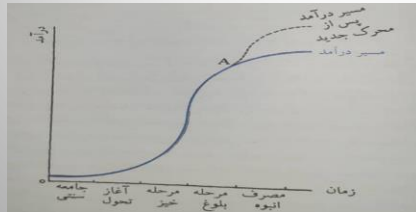
مرحله تکامل

به دنبال مرحله خیز حرکت به طرف بلوغ اقتصادی پیش می آید در این مرحله گسترش تغییرات تکنولوژی و بهبود کارایی بخشهای پیشگام به تمامی قسمت های اقتصاد سرایت می کند. رشد اقتصادی درونی می شود و با زیاد شدن فاصله بین نرخ رشد اقتصادی و نرخ رشد جمعیت، درآمد سرانه به نحو چشمگیری افزایش می یابد. مرحله تکامل وقتی به اوج خود می رسد که تمامی بخشها رشد متوالی و منظمی پیدا می کنند.



مرحله مصرف انبوه

پس از مرحله بلوغ اقتصاد با حفظ سرعت رشد به سمت مصرف انبوه پیش می رود در این مرحله مصرف کالاهای مصرفی بادوام نظیر یخچال، تلویزیون، اتومبیل شخصی، و غیره همگانی می شود. از خصوصیات دیگر این مرحله زندگی در حومه شهر ها، فراهم آمدن امکانات تحصیل دانشگاهی برای یک سوم تا یک دوم جمعیت است رسیدن به مرحله مصرف انبوه در پاره ای از جوامع ممکن است به تعویق افتد. مثلا پیشرفت اقتصادی ممکن است موکول به وضع قوانین اجتماعی شود. براساس مشخصه های ذکر شده در مورد مراحل پنج گانه روستو رشد اقتصادی در ابتدا بسیار کند است کم سرعت زیاد می شود و سپس بعد از مرحله رشد شتابان که همان مرحله خیز اقتصادی است دوباره سرعت رشد کاهش می یابد به همین سبب در این مراحل پنج گانه رشد اقتصادی مسیری به شکل تقریبی منحنی S را طی میکند رشد انسان هم تقریباً مسیری منحنی را طی میکند: مرحله طفولیت، مرحله کودکی، مرحله بلوغ، مرحله جوانی و مرحله کهولت. پرسشی که در اینجا ممکن است پیش آید این است که آیا سرعت رشد حتماً در نقطه حد اکثری متوقف می شود؟ جواب به این پرسش منفی است زیرا در هر نقطه ای روی این مسیر این امکان وجود دارد که پیشرفتهای عمده تکنولوژیکی موجب پیدایش مسیر جدید شود (نظیر آنچه در مسیر خط چین نشان داده شده است) انقلابات تکنولوژیکی چند دهه اخیر مویذ این نظر است.



تئوری دور تسلسل توسعه نیافتگی

یکی از معروف ترین نظریه های بدبینانه ای که چند دهه قبل مطرح شد، نظریه معروف دور تسلسل است. این نظریه به تئوری **دایره فقر** یا **دایره خبیثه** نیز شهرت دارد. طبق این نظریه علل اولیه یا اصلی توسعه نیافتگی چنان به یکدیگر مرتبط هستند که امکان تمایز علت از معلول وجود ندارد و مجموعه این عوامل توأماً به نام دایره فقر نامیده می شود. یکی از مشخصه های اصلی یک کشور توسعه نیافته کمی درآمد در آن جامعه است. کمی درآمد باعث کمی پس انداز می شود. پس انداز کم موجب پایین بودن سرمایه گذاری است. و همچنین سرمایه گذاری کم باعث بازدهی پایین نیروی کار می شود. و دوباره این چرخه تکرار می شود. و ما باز به نقطه شروع باز می گردیم. این نظریه بیان می کند که کشور های فقیر در دامی گرفتار هستند که خارج شدن از آن ممکن نیست. و طرفداران این نظریه پیشنهاد می کنند برای خارج شدن از این دام احتیاج به وام از خارج یا سرمایه گذاری خارجی است.





الگوی رشد هارود- دومار

از مشهورترین الگوهای رشد اقتصادی معاصر می باشد اگر فرض کنیم که اولاً رابطه مستقیمی بین مقدار کل موجودی سرمایه، یا حجم سرمایه، در هر دوره و تولید یا درآمد ملی در همان دوره وجود دارد، و این نسبت را به طور مثال با k نشان دهیم. ثانیاً، اگر پس انداز در جامعه را با S نشان دهیم و میل به پس انداز یا نسبی از درآمد ملی که پس انداز می شود، را s بنامیم، ثالثاً اگر سرمایه گذاری، که تغییر در حجم سرمایه می باشد را با I نشان دهیم، رابط زیر را می توان نوشت:

$$k = \frac{K}{Y}$$



در این رابطه K حجم سرمایه، Y تولید یا درآمد ملی و k ضریب سرمایه است. با فرض بازده ثابت نسبت به مقیاس تولید (که برای کل اقتصاد فرض غیر معقولی نیز نمی باشد) داریم:

$$k = \frac{\Delta K}{\Delta Y} = \frac{I}{\Delta Y} \quad \text{رابطه (۲)}$$

همچنین با توجه به فرض دوم در بالا، داریم:

$$S = sY \quad s = \frac{S}{Y} \quad \text{رابطه (۳)}$$

با شرط تعادل در اقتصاد خواهیم داشت:

$$S = I \quad \text{رابطه (۴)}$$

با جایگزین کردن رابطه (۴) و (۳) رابطه زیر حاصل می شود:

$$s = \frac{I}{Y} \quad \text{رابطه (۵)}$$

همچنین طبق تعریف نرخ رشد داریم:

$$G = \frac{\Delta Y}{Y} \quad \text{رابطه (۶)}$$

با تقسیم کردن صورت و مخرج رابطه (۶) بر I بدست می آید:

$$\frac{\Delta Y}{I} \quad \text{رابطه (۷)}$$

$$G = \frac{Y}{I}$$



رابطه (۸)

$$G = \frac{\frac{I}{Y}}{\frac{I}{\Delta Y}} = \frac{S}{k}$$

رابطه (۸) نشان دهنده الگوی ساده رشد هارود-دومار است. بر اساس این الگو، نرخ رشد تولید یا درآمد ملی با نرخ پس انداز یا سرمایه گذاری به طور مستقیم، و با نسبت سرمایه به تولید به طور معکوس رابطه دارد. بنابراین براساس این الگو افزایش نرخ سرمایه گذاری و یا کاهش در نسبت سرمایه به تولید، باعث افزایش نرخ رشد تولید ملی می شود. نرخ رشد درآمد یا تولید سرانه از رابطه زیر قابل استخراج است:

$$g = G - P \quad \text{رابطه (۹)}$$

در این رابطه g نرخ رشد درآمد یا تولید سرانه و p نرخ رشد جمعیت است.



ایرادات وارد بر الگوی رشد هارود دومار

الف) تنها عامل تولیدی تعیین کننده سرمایه است. و سایر عوامل فقط با نسبت ثابتی در الگو راه میابد.

ب) تغییر در تکنولوژی نادیده گرفته شده است.

ج) این الگو در زمینه تجربی با شکست مواجه شده است.



تئوری رشد نئو کلاسیکها

به دنبال ایراداتی که بر الگوی رشد هارود-دومار گرفته شد، زمینه برای ساخت الگوهایی که فاقد اشکالات وارده بر مدل هارود-دومار باشند، فراهم آمد.

اشکالهای گرفته شده بر الگوی هارود-دومار را می توان در دو ایراد کلی خلاصه کرد، که عبارتند از:

در الگوی هارود-دومار غیر از عامل سرمایه، سایر عوامل تولید نقش تعیین کننده نداشته و باید با نسبت ثابتی با عامل سرمایه در تولید وارد شوند.

عامل تکنولوژی در مدل نقشی ندارد

طبق تحلیل افرادی نظیر شومپیتر، اشکال سوم معمولاً به دلیل اشکال اول و دوم به وجود می آید. بنابراین با ذکر دو اشکال اول و دوم، نیازی به مطرح کردن اشکال سوم نمی باشد.



الگوی سالو

رابرت سالو جزو اولین کسانی بود که به فکر رفع ایرادات مدل هارود-دومار برآمد. وی نشان داد که

اگر قیمت عوامل تولید انعطاف پذیر باشند، با تغییر در نسبت عوامل تولید مشکل **عدم ثبات** ناشی از الگوی هارود-دومار از بین خواهد رفت. به این ترتیب که اگر نرخ رشد نیروی کار بیش از نرخ رشد متناسب با سرمایه باشد، قیمت نیروی کار (دستمزد) نسبت به قیمت سرمایه (نرخ بهره) کاهش خواهد یافت. همچنین اگر رشد نیروی کار کمتر از رشد متناسب با سرمایه باشد، نرخ دستمزددنسبت به نرخ بهره افزایش خواهد یافت. با تغییرات در قیمت نسبی عوامل تولید، عامل ارزانتر جانشین عامل گرانتر شده و امکان ثبات در الگوی هارود-دومار بوجود می آید. به نظر سالو یک نمونه از تابع تولیدی که دارای خاصیت جانشینی عوامل تولید است، تابع کاب-داگلاس می باشد.

$$Y = A L^{\alpha} + K^{\beta}$$

در این تابع K, L, Y به ترتیب تولید، نیروی کار و سرمایه در سطح ملی هستند. مقدار ثابت A نیز ضریب تکنولوژی است که برای اقتصادهای مختلف متفاوت می باشد. α, β نشان دهنده کششهای تولیدی می باشند. براساس تعریف کشش تولیدی عوامل، در این حالت یک درصد تغییر در هر یک از عوامل تولید L و K به ترتیب موجب α و β درصد تغییر در تولید خواهد شد. البته اگر هر دو عامل تولید به یک نسبت رشد کنند تولید برابر $(\alpha + \beta)$ درصد تغییر خواهد کرد زیرا همان طور که در تئوری اقتصاد اثبات می شود، ضریب تابع در چنین حالتی برابر با مجموع کششهای تولیدی خواهد بود.

$$\varepsilon = E_L + E_K = \alpha + \beta$$



الگوی مید

تابع تولید مورد استفاده عبارت از $Y=f(L,K,R,t)$ است. در این تابع R, K, L, t به ترتیب نشان دهنده عوامل تولید نیروی کار، سرمایه، زمین و تکنولوژی است. در این الگو، افزایش هر یک از عوامل تولید، یا ترکیبی از آنها، باعث افزایش تولید خواهد شد. اما به نظر می‌دهد در هر دوره از زمان زمین ثابت است، بنابراین اگرچه مقدار آن روی تولید مؤثر است، ولی روی رشد تولید بی اثر است. به همین سبب از الگوی رشد حذف می‌شود. همچنین به نظر می‌آید تغییرات تکنولوژی تابعی از زمان است، پس t در واقع نشان دهنده عامل زمان است. بنابراین در حالتی که نیروی کار و سرمایه رشد می‌کنند و تغییرات تکنولوژی نیز به تبع عامل زمان اتفاق می‌افتد، تغییرات در تولید به شکل زیر خواهد بود:

$$dY = \frac{\delta f}{\delta L} dL + \frac{\delta f}{\delta K} dK + d\dot{y} \quad \text{رابطه (۱)}$$

در این رابطه $\frac{\delta f}{\delta K}$ و $\frac{\delta f}{\delta L}$ تولید نهایی نیروی کار و سرمایه هستند. $d\dot{y}$ نیز تغییرات تولید به دلیل تغییر در تکنولوژی است. با تقسیم

طرفین معادله (۱) بر Y و ضرب و تقسیم دوجمله اول سمت راست معادله به ترتیب در L, K خواهیم داشت:

رابطه (۲)

$$\frac{dY}{Y} = \frac{\delta f}{\delta L} \frac{dL}{L} + \frac{\delta f}{\delta K} \frac{dK}{K} + \frac{d\dot{y}}{Y}$$

رابطه (۳)

$$G = E_L \cdot L^\circ + E_K \cdot K^\circ + t^\circ$$

بنابراین در این الگو رشد اقتصادی مجموع حاصل ضرب کششهای تولید عوامل کار و سرمایه در نرخ رشد آنها به اضافه نرخ رشد تولید مربوط به تغییرات تکنولوژی است.



نتیجه

اول آنکه نتوریهای رشد و توسعه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) دسته ای از الگوهای رشد و توسعه، نظیر تئوری آدام اسمیت، ریکاردو، مارکس و... الگوهای کلی هستند که دارای اهمیت نظری می‌باشند.

ب) دسته دوم الگوهای رشد، نظیر الگوی هارود-دومار و الگوی رشد نئو کلاسیک ها، الگوهای هستند که دارای کاربردهای عملی، در سطح خرد و هم در سطح کلان، می‌باشند.

نکته دوم آنکه، با وجود ایراداتی که بر تمامی الگوها می‌توان گرفت، هیچ یک از الگوها غلط، یا بر فرض غلط پایه گذاری نشده اند. به هر حال، هر چه فرض آنها از واقعیت جامعه ای فاصله بگیرد، کاربرد آنها محدودتر می‌شود.



فصل پنجم اهمیت نرخ رشد و نقش عوامل تولید در رشد اقتصادی

با استفاده از کتاب مبانی توسعه اقتصادی، محمود روزبهان



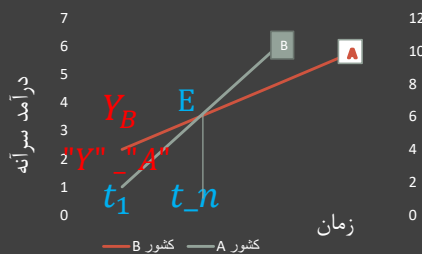
۵-۱ اهمیت نرخ رشد اقتصادی

در بین شاخص‌های رشد اقتصادی، نرخ رشد تولید سرانه از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا این نرخ تعیین کننده میزان درآمد سرانه یک کشور در آینده است.

نمودار ۵-۱: مسیر درآمد سرانه در دو کشور

فرضی A و B

به نمودار روبه‌رو توجه کنید.





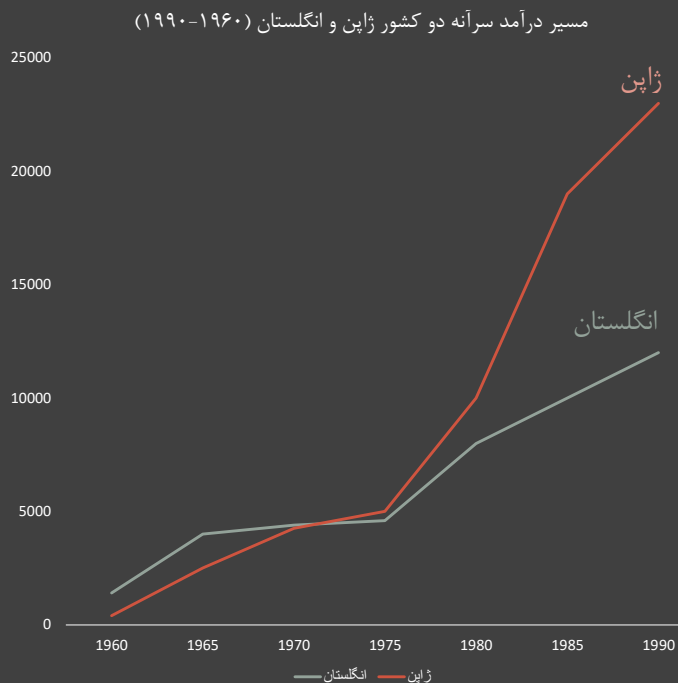
توضیح نمودار:

با توجه به اینکه تغییرات درآمد سرآنه نسبت به تغییرات زمان نشان دهنده رشد درآمد سرآنه است، بنابراین شیب خطوط $Y_A N$ و $Y_B F$ در نمودار (۵-۱) نشان دهنده نرخ رشد درآمد سرآنه در دو کشور فرضی A و B است.



نکته مهم دیگر این است که امکان نرخ رشد بالا برای کشوری که در مراحل اولیه توسعه است بیش از مراحل بعدی است. این اصل در مقایسه بین دو کشور در حال توسعه و توسعه یافته نیز مصداق دارد. زیرا برای کشورهایی که از عوامل تولید خود کامل استفاده نمی کنند، در مقایسه با کشورهای توسعه یافته ای که از عوامل تولید خود در حد نزدیک به اشتغال کامل استفاده میکنند، دستیابی به نرخ رشد بالاتر امکان پذیر است. کشورهای در حال توسعه موفق نظیر کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، چین، سنگاپور، تایلند، برزیل، و... در دهه های اخیر این مطلب را به اثبات رسانده اند. همچنین، اگر به نرخ های رشد اقتصادی ژاپن در گذشته و حال نگاه کنیم می بینیم که در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، و حتی ۱۹۷۰، نرخ رشد متوسطی حدود ۸ درصد، برای جامعه دست یافتنی بوده است. در حالی که ژاپن در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، با داشتن نرخ رشد متوسط ۴ درصد جزو کشورهای توسعه یافته با نرخ رشد بسیار بالا محسوب می شد.

همانگونه که از شکل پیداست در سال ۱۹۶۰ درآمد سرانه انگلستان ۱۴۰۰ دلار در سال و درآمد ژاپن ۴۰۰ دلار بوده است. اما به دلیل رشد اقتصادی بالاتر ژاپن در دهه ۱۹۶۰ در سال ۱۹۷۱ درآمد سرانه این دو کشور برابر و به دلیل استمرار رشد بالاتر ژاپن در دهه‌های بعدی درآمد سرانه ژاپن بیش از انگلستان می‌شود.



همانطور که سیمون کوزنتس نیز اشاره دارد:

یکی از شش خصوصیت مهم جریان رشد کشورهای توسعه‌یافته امروزی، و یکی از دو متغیر کلی اقتصادی این جوامع در طول دو قرن اخیر، نرخ رشد تولید سرانه آن‌ها بوده. طی دو قرن اخیر (۱۷۷۰-۱۹۷۰) نرخ رشد تولید ملی واقعی در این کشورها به طور متوسط تقریباً ۳ درصد بوده‌است. مفهوم نرخ رشد تولید ملی واقعی ۳ درصد آن است که تولید ملی واقعی این کشورها هر ۲۴ سال یکبار دو برابر شده است. البته چون در این محدوده زمانی نرخ رشد جمعیت آن‌ها نیز به طور متوسط یک درصد بوده‌است، نرخ رشد درآمد سرانه این جوامع تقریباً دو درصد بوده‌است. مفهوم نرخ رشد درآمد سرانه به میزان ۲ درصد، آن است که درآمد سرانه این کشورها هر ۳۵ سال یکبار دو برابر شده است.



۵-۲ نقش عوامل تولید در رشد اقتصادی

تولید ملی تابع عوامل تولید در سطح ملی است، همانگونه که تولید یک کالای خاص تابع عوامل تولید به کار رفته در آن کالا است.

عوامل تولید به طور کلی به چهار گروه تقسیم‌بندی می‌شوند:

$$GNP = f(R, K, L, T)$$

تابع تولید ملی:

GNP تولید ناخالص ملی، R منابع طبیعی (زمین)، K سرمایه و L نیروی کار و T تکنولوژی هستند.



۵-۳ زمین و نقش آن در رشد اقتصادی

به طور کلی منظور از زمین؛ بالای زمین، سطح زمین و زیر زمین (منابع طبیعی) می‌باشد.

منظور از بالای زمین، شرایط اقلیمی و آب و هوایی آن است. تأثیر شرایط آب و هوایی و اقلیم مناسب بر تولید (به خصوص تولید کشاورزی) بر کسی پوشیده نیست، در کنار این مطلب بعضی از علمای توسعه با ذکر این نکته که تقریباً تمامی کشورهای در حال توسعه در منطقه گرمسیر قرار دارند، به تأثیر اقلیم و آب و هوا در روحیه و خصوصیات کرداری انسان اشاره کرده، در واقع بر نقش غیرمستقیم اقلیم و آب و هوا در توسعه جوامع تأکید دارند.

نقش سطح زمین در تولید، به خصوص در تولید کشاورزی (از جمله مواد غذایی)، به شرط داشتن قابلیت کشت و بهره‌برداری، نیز بر کسی پوشیده نیست. البته قابلیت بهره‌برداری از سطح زمین نیز خود تابع شرایطی مثل، مرغوبیت خاک، دسترسی به آب، حتی آب و هوای زمین (اقلیم) است.



نقش مثبت سطح زمین فقط به تولید محصولات کشاورزی محدود نمی‌شود، بلکه وجود زمین مناسب از نظر جاده‌سازی و نیز وجود رودخانه‌ها و دسترسی به دریا از نظر کاهش هزینه حمل و نقل، عامل مؤثری در تسهیل ارتباطات در یک کشور است. اکثر علمای توسعه بر اهمیت گسترش ارتباطات، به خصوص جاده‌سازی در کشورهای در حال توسعه تأکید دارند. به نظر آن‌ها گسترش ارتباطات، امکان ایجاد یک اقتصاد ملی را فراهم می‌سازد.

نقش منابع زیر زمینی ← □ همراه با رشد اقتصادی افزایش شدید مقدار مصرف بسیاری از منابع زیرزمینی، مانند مواد انرژی‌زا، آهن و سایر فلزات، سیمان و دیگر مواد اولیه ساختمانی، و...

نقش منابع زیر زمینی ← □ همراه با رشد اقتصادی و به خصوص در مراحل اولیه آن، به علت حجم کم سرمایه در داخل، نیاز به ماشین‌آلات و ابزار و ادوات وارداتی شدت می‌گیرد. برای ورود این نوع سرمایه‌های فیزیکی نیز احتیاج به ارز است که از طریق صدور قسمتی از منابع زیرزمینی به خارج این کار امکان‌پذیر می‌شود.

چند نکته:

□ فقط کشورهای جهان سوم نیستند که منابع زیرزمینی خود را صادر می‌کنند. انگلستان و آلمان بخشی از منابع زیرزمینی خود را در قرون ۱۸ و ۱۹ به کشورهای مجاور صادر می‌کردند.

□ به نظر کیندل برگر، در کشورهای کمتر توسعه یافته، به دلیل محدودیت سایر عوامل تولید، نظیر سرمایه، تکنولوژی و... زمین به عنوان تنها عامل موجود نقش پررنگ‌تری داشته‌است.

□ چرا در بعضی الگوهای رشد مثل الگوی رشد نئوکلاسیک‌ها نقش زمین نادیده گرفته می‌شود؟ زمین در تعیین مقدار تولید ملی عامل مؤثری است، اما به لحاظ ثابت بودن، نمی‌تواند عامل مؤثری در افزایش رشد اقتصادی در طول زمان باشد.





۴-۵ سرمایه و نقش آن در رشد اقتصادی

عدهای نقش آن را اساسی خوانده‌اند. زیرا در فرآیند توسعه جمعیت زیاد شده و در نتیجه آن نیروی کار افزایش می‌یابد، لذا برای حفظ نسبت نیروی کار به سرمایه احتیاج جامعه به سرمایه به طور مداوم افزایش می‌یابد.

عدهای دیگر معتقدند اصلی‌ترین نقش نیست، زیرا بعضی جوامع با اندک سرمایه به رشد اقتصادی رسیده‌اند.

مصرفی: خوراک، بهداشت، تعلیم و تربیت و آموزش و...

سرمایه‌ای: سرمایه‌های فیزیکی مثل ماشین‌آلات، تکنولوژی و...

کالاها



۱-۴-۵ منابع تأمین سرمایه

حتی اگر تولید ناخالص ملی کشوری نسبت به سال قبل تغییری نکند، برای جایگزینی سرمایه مستهلک شده و ابقاء سطح درآمد ملی در سطحی برابر با سال قبل، باز هم به مقدار سرمایه گذاری در طول سال نیازمندیم.

بنابراین یکی از مسائل مهم مرتبط با تشکیل سرمایه (سرمایه‌گذاری) تأمین مالی آن است. منابع وجوه سرمایه یا داخلی هستند یا خارجی.

منابع داخلی تأمین سرمایه:

۱. پس‌اندازهای شخصی: برای تشکیل سرمایه، یا باید از عوامل تولید بیکار (مثلاً نیروی کار) در کشور استفاده شود یا گروهی از مردم بخشی از درآمدشان را پس‌انداز کنند.

نرخ بهینه پس‌انداز نرخ طلبی پس‌انداز نام دارد

۱. انواع بیمه: گسترش صنعت بیمه و انواع آن در کشورهای توسعه‌یافته، موجب شده منابع مالی عظیمی توسط شرکت‌ها جمع‌آوری شود.



۳. سود توزیع نشده، ذخیره استهلاک سرمایه شرکت‌ها و مالیات‌ها: سود توزیع نشده بخشی از سود شرکت‌هاست که بین سهام‌داران یا شرکای آن‌ها تقسیم نمی‌شود و به عنوان منبعی در تأمین سرمایه به کار گرفته می‌شود.

ذخیره استهلاک سرمایه شرکت‌ها نیز بخشی از درآمد آن‌هاست که در شرکت باقی می‌ماند.

دولت‌ها با وضع انواع مختلف مالیات‌ها، سعی در کسب درآمد دارند. چون بخشی از مخارج صرف شده دولت، مخارج سرمایه‌ای است، به همین سبب یکی از منابع تأمین وجوه مالی سرمایه، مالیات‌هاست.

۴. صادرات: در پاره‌ای از کشورهای در حال توسعه (تایلند) صدور محصولات کشاورزی، و در برخی دیگر (کشورهای نفت‌خیز) صدور منابع معدنی و در دهه‌های اخیر در تعدادی از کشورهای در حال توسعه (کره جنوبی) صدور کالاهای صنعتی، از مهمترین منابع سرمایه به شمار می‌روند.

منابع خارجی تأمین سرمایه:



۱. وام از خارج: گاهی تأمین سرمایه - با تأکید بر کمبود منابع داخلی - از طریق وام از خارج صورت می‌گیرد.

احتمالاً نامناسب‌ترین روش تأمین سرمایه است زیرا

۱. با بند و بست‌های سیاسی امکان‌پذیر است. که مغایر با استقلال سیاسی جامعه است.

۲. بهره این وام‌ها غالباً بالاست

۳. طبق آمارهای موجود حتی بخشی از منابع داخلی سرمایه در کشورهای جهان سوم معمولاً تبدیل به سرمایه نمی‌شود، و بدون استفاده در سیستم مالی کشور، باقی می‌ماند.



مؤسسات وام‌دهنده بین‌المللی:

- مؤسسات مالی بین‌المللی عمومی: مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و...
- مؤسسات مالی بین‌المللی خصوصی: مثل بانک‌های بین‌المللی خصوصی

۲. سرمایه‌گذاری خارجی: روش دیگر جذب سرمایه‌های خارجی می‌باشد. حدود $\frac{1}{7}$ کل سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه در دهه‌های اخیر را سرمایه‌گذاری‌های خارجی تشکیل می‌دهد.



۵-۴-۱ معیارهای سرمایه‌گذاری

هدف از تعیین معیارهای سرمایه‌گذاری، تعیین اولویت طرح‌های مختلف و سپس تخصیص منابع سرمایه‌ای سه معیار کلی:

الف. معیار نسبت سرمایه به تولید: در طبقه‌بندی طرح‌ها، چه در سطح خرد چه در سطح ملی، این معیار یکی از معیارهای مورد استفاده است.

برای استفاده از این معیار، باید تولید (درآمد) حاصل از هر طرح و مخارج سرمایه‌ای مورد نیاز آن برای طرح‌های مختلف محاسبه و نسبت این دو با هم مقایسه شوند. به این ترتیب، طرح‌هایی که دارای نسبت تولید به سرمایه بزرگتر، یا نسبت سرمایه به تولید کوچکتر هستند، در اولویت قرار می‌گیرند.



ب. هزینه-منفعت

بر اساس این معیار تمامی درآمد ها و هزینه های طرحهای مختلف در تمامی دوره های آینده به ارزش فعلی محاسبه می شوند و طرح ها بر اساس تفاوت بین منفعت-هزینه رده بندی می شوند.

ج. معیار بازدهی سرمایه با در نظر گرفتن هزینه اجتماعی سایر عوامل تولید:

در صورت اشتغال کامل عوامل تولید و رقابتی بودن بازار ها، هزینه خصوصی و هزینه اجتماعی هر عامل تولید برابر خواهد بود. در کشور های در حال توسعه به علت نقض شدن دو مورد فوق، با منظور کردن هزینه اجتماعی عوامل تولید به جای هزینه خصوصی آنها، امکان اولویت دادن به طرح هایی که بیشتر به نفع جامعه است افزایش می یابد. به طور مثال اگر بیکاری در جامعه ای وجود دارد هزینه اجتماعی آن بخش از نیروی کار صفر است.

$$\text{بازدهی سرمایه} = \frac{\text{منافع طرح} - \text{هزینه اجتماعی نیروی کار}}{\text{مقدار سرمایه به کار رفته}}$$



۵-۵ تکنولوژی و نقش آن در رشد اقتصادی

در مباحث عمومی اقتصاد، بعضی اقتصاددانان تکنولوژی را عامل مستقلی در تولید می دانند، بعضی دیگر آن را عاملی وابسته به زمان می دانند، عده ای آن را عاملی وابسته به سرمایه گذاری می شناسند، و سرانجام بعضی آن را عامل توضیح دهنده پسماند رشد می دانند که نمی تواند به وسیله سایر عوامل تولید ایجاد شود.

نکته: منظور از تکنولوژی تغییرات آن است.

به بیان دیگر در هر تولیدی و در هر سطحی، روش تولید موجود، تکنولوژی آن فعالیت نامیده می شود.

تغییر تکنولوژی علاوه بر آن که ممکن است باعث تولید بیشتر، می تواند منجر به تغییر کیفی آن و یا حتی ایجاد کالای جدید شود.



شومپیتر:

افزایش آهسته و مستمر ابزار تولید و پس انداز ملی در طی زمان، بدون تردید عامل مهم توجیه تاریخ اقتصاد در طول قرن هاست. اما این عامل مهم در واقع تحت الشعاع این حقیقت قرار دارد که پیشرفت اقتصادی بیشتر مرهون اتخاذ روش های جدید در بهره برداری از منابع موجود و ساختن چیز های جدید است و ربطی به کم یا زیاد شدن ابزار تولید ندارد.



قسمت اول: آشنایی با تکنولوژی ۵-۵-الف: تعریف تکنولوژی و انواع آن

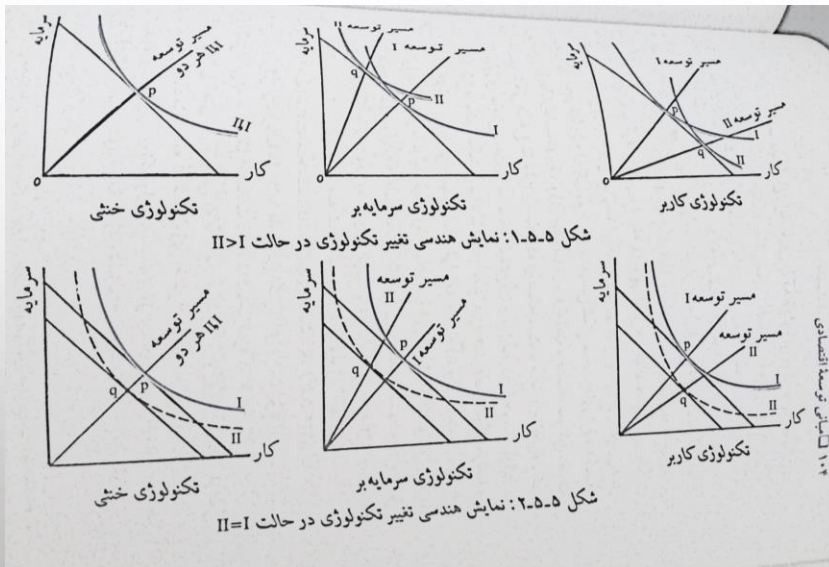
الف. تکنولوژی عاملی است که با استفاده از عوامل تولید یکسان، امکان تولید بیشتر را به ما می دهد. به بیان دیگر، بر اساس این تعریف، تکنولوژی عاملی است که با به کار گرفتن آن و با هزینه ای برابر با قبل می توان به تولیدی بیش از تولید گذشته رسید.

ب. تکنولوژی عاملی است که با به کار گرفتن آن و با استفاده از عوامل تولید به مقدار کمتر از قبل، امکان تولیدی برابر با قبل به ما می دهد.



انواع تکنولوژی

۱. تکنولوژی خنثی: در صورتی که با به کار گرفتن تکنولوژی در نسبت عوامل تولید تغییری ایجاد نشود، به آن تکنولوژی خنثی گفته می شود.
۲. تکنولوژی سرمایه بر: به تکنولوژیی که نسب به عوامل تولید را به نفع سرمایه تغییر می دهد، تکنولوژی سرمایه بر گفته می شود. این تکنولوژی، تکنولوژی **کاراندوز** نیز نامیده می شود.
۳. تکنولوژی کاربر: تکنولوژیی است که نسبت عوامل تولید را به نفع نیروی کار تغییر می دهد. این تکنولوژی، تکنولوژی **سرمایه اندوز** نیز نامیده می شود.



۵-۵-ب: مفهوم تکنولوژی

اقتصاددانان تکنولوژی را به دو شاخه تقسیم می‌کنند:

اختراع و ابداع

اختراع را عبارت از کشف راه و روش جدید و ابداع را عبارت از به کارگیری اختراع در تولید می‌دانند. از نظر شومپیتر کار اختراع به عهده مخترعان و کار ابداع به عهده کارفرمایان اقتصادی است که از اختراعات به صورت کارا در پروسه ی تولید استفاده کنند. روستو نیز از منظر تاریخی به این اشاره می‌کند که در قرن ۱۹ فرانسه به دنبال توسعه علم محض بود اما انگلستان به دنبال استفاده از این توسعه های علمی در گشایش کسب و کار بود. در قرن ۲۰ فرانسه جای خود را به انگلستان داد و آمریکا جای انگلستان را گرفت.

آشر تقسیم بندی دست اندرکاران تکنولوژی را تنها به گروه مخترع و مبدع نمی پسندد. به نظر وی، با استفاده از علم روانشناسی جدید، تمامی فعالیت های انسان در رابطه با نوآوری ها را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف. بخشی از فعالیت های ذاتی انسان که غریزی است و آموختنی نمی باشد: اختراعاتی که جنبه علمی دارند در این محدوده قرار می گیرند.

ب. اعمال مهارتی که شخص آنها را از طریق تقلید یا آموزش فرا می گیرد: ابداعات و نوآوری های جدید عملی در این محدوده هستند.

ج. نوآوری های ناشی از درک آموخته ها و تجارب قبلی: اصلاحات و تغییراتی که در شیوه کار به عمل می آید، بدون آن که زمینه علمی را توسعه دهد در این محدوده قرار دارند. بنابراین، بر اساس نظر آشر، در یک جامعه با ثبات و معقول تقریباً تمامی افراد فعال جامعه می توانند به نوعی در ارتقا سطح تکنولوژی موثر باشند.



۵-۵-ج: محدوده و سطح تکنولوژی

تغییر در تکنولوژی تنها به وجود آمدن یک رشته اختراعات و ابداعات در چند زمینه ی خاص، مثل فیزیک و شیمی، یا چند شاخه از صنعت نیست بلکه این تغییر کل جامعه را دربر می گیرد.

تکنولوژی در هر جامعه را می توان به ۳ قسمت تقسیم کرد.

الف. سطح تکنولوژی علمی موجود در یک جامعه: مسلماً این سطح از تکنولوژی محدود به دانشگاه ها و مراکز علمی-پژوهشی است.

ب. تکنولوژی حاکم بر موسسات رده بالای جامعه

ج. تکنولوژی موجود و مورد استفاده در سطح عمومی جامعه

تفاوت سطوح مختلف تکنولوژی در کشورهای پیشرفته نسبتاً کم و در حالیکه این تفاوت در کشورهای در حال توسعه چشمگیر است

دلایل اینکه چرا تکنولوژی در سطح اول به دو سطح دیگر، به خصوص سطح سوم، گسترش نمی یابد، به شرح زیر است:

۱. جهل و بی اطلاعی از تکنولوژی برتر
۲. هزینه بالا
۳. محدودیتهای قانونی (نظیر حق انحصار) و وجود موسسات انحصاری
۴. وجود استاندارد های خاص در سلیقه مصرف کنندگان
۵. عدم تمایل به تغییر تکنیک به دلیل حکومت آداب و سنن در جامعه
۶. نامناسب بودن تکنیک برای سایر موسسات



۵-۵-د: شرایط لازم برای وقوع ابداعات و اختراعات و تغییر تکنولوژی

مهمترین عامل ایجاد و تغییر تکنولوژی، انگیزه قوی است که می باید در افراد به تبع آن در جامعه وجود داشته باشد.

عوامل به وجود آورنده ی چنین انگیزه و روحیه ی خاصی در افراد جامعه می تواند مادی، غیر مادی و یا ترکیبی از این دو باشد.



عوامل موثر در تغییر سطح تکنولوژی:

الف. ضرورت مادر اختراع است: در تاریخ اقتصادی بعضی از جوامع نمونه هایی ذکر شده است که نشان می دهد بارزترین مرحله رشد اقتصادی آنها، که همراه با تغییر در تکنولوژی نیز بوده، وقتی طی شده است که عرضه یا تقاضا برای تولیدات آنها دچار نوسانات شدیدی گردیده است و این نوسانات خود باعث به وجود آمدن یک رشته تحولات در شیوه ی تولید و نوآوری ها شده است. برای مثال کاهش درآمد حاصل از کرایه کشتی از سال ۱۸۹۷ زیان قابل توجهی را متوجه ناوگان تجاری بزرگ کانادا کرد. کانادایی ها برای جبران کاهش درآمد، با مجموعه ای از ابداعات در روش کشت محصول در مناطق سردسیری توانستند سطح زمین های زیر کشت را افزایش دهند.



ب. رقابت: یکی از اشکلاتی که در مورد انحصار مطلق ذکر می شود آن است که انحصارگر به دلیل اطمینان از فروش کالای تولیدی خود تمایلی به تغییر تکنولوژی احساس نمی کند. در بازار های رقابتی (شامل بازار های رقابت کامل، رقابت انحصاری و حتی انحصار چند جانبه) که به نحوی بین تولیدکنندگان رقابت وجود دارد، استفاده از نوآوری ها و روش های جدید به شکل یک ضرورت در می آید. به طور مثال تولیدکنندگان در بازار های رقابتی، با تقلید روش های جدید در جهت تقلیل هزینه تولید و به منظور حفظ و گسترش بازار خود، با یکدیگر رقابت می پردازند.



ج. اثر نمایشی: به نظر عده ای از اقتصاددان، از جمله دوزنبری، تولیدکنندگان با خلق و جلوه ی کالا های جدید سعی در تحریک مصرف و گسترش بازار می کنند. این عمل تولیدکنندگان که به اثر نمایشی معروف است، به طور مستمر منجر به تغییر کیفی تولید و ایجاد کالا های جدید شده است. به نظر دوزنبری یکی از عوامل مهم بسط و گسترش تکنولوژی جدید در اقصاء های توسعه یافته همین اثر نمایشی است.

۵-۵- تجربه تاریخی کشور های توسعه یافته در مورد چگونگی پیشرفت های فنی

الف. به نظر بعضی از علما، پیشرفت فنی به صورت یک جریان پیوسته و مستمر در طول زمان رخ می دهد. از جمله افرادی که چنین نظری را اظهار داشته اند می توان از مید نام برد. اما تجربه تاریخی کشور ها نشان می دهد که تغییرات تکنولوژیکی غیر پیوسته و دارای نوسانات شدید می باشد.

ب. به نظر شومپیتر، ابداعات و پیشرفت های تکنیکی در هر صنعت در دو مرحله اتفاق می افتد. یکی در مراحل اولیه ی شروع صنعت و سپس به هنگام تطبیق رشته های مختلف صنایع با یکدیگر. به نظر وی بخشی از پیشرفت تابع **نوسانات اقتصادی** است و کارفرمایان اقتصادی در زمان **رکود** برای یافتن شیوه ها یا وسائلی که بتوانند هزینه تولید را کاهش دهند به تکاپو می افتند. اما تاریخ اقتصادی دلایل ضعیفی بر تائید کلی این نظر دارد و بر عکس تاریخ نشان میدهد اکثر ابداعات به هنگام دوره های **رونق** ظهور کرده است.



ج. نظر پاره ای از علما آن است که بعضی شرایط خاص توانسته است باعث پیدایش ابداعات در جوامع شود. به طور مثال، به نظر هاباکاک در کشور آمریکا به دلیل کمبود نسبی نیروی کار، به خصوص در قرن ۱۹، ابداعاتی در جهت کاهش استفاده از نیروی کار صورت گرفته است.

د. سرانجام احتمال دارد بعضی چنین تصور کنند که ابداعات و اختراعات تابع قرار و قاعده ای نیست و صرفاً برحسب تصادف، یا به علت عوامل غیر اقتصادی، نظیر ظهور شخصیت های خاص و برجسته به وقوع می پیوندد. در حالی که مسیر پیشرفت کلی تکنولوژی چنین مطلبی را تایید نمی کند.



قسمت دوم: سیاست تکنولوژی ۵-۵- و انتخاب نوع تکنولوژی

عقیده عمومی اکثر اقتصاددانان جهان سوم بر این است که تکنولوژی پیشرفته وارداتی، که مترادف با تکنولوژی سرمایه بر است، متناسب با شرایط اقتصادی کشور های در حال توسعه نمی باشد و این کشور ها باید از تکنولوژی کاربر استفاده کنند. دلیل اصلی چنین نظریه ای نیز بر پایه اختلاف در نسبت عوامل تولید (نسبت سرمایه به نیروی کار) در این کشور ها در مقایسه با کشور های توسعه یافته ذکر می شود.



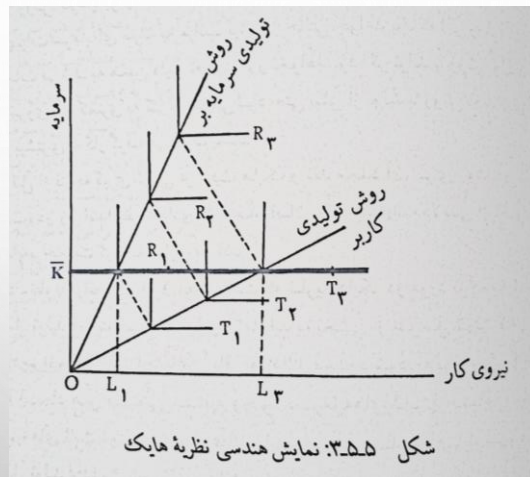
چنین طرز تفکری را می توان در نوشته های افرادی مثل هایک نیز به صراحت دید. وی این مطلب را چنین بیان می کند.

"کشوری که حتی در آینده نزدیک نمی تواند امیدوار باشد سرمایه سرانه اش با سرمایه آمریکا برابری کند، نباید روش های تولیدی آمریکا را تقلید کند و اگر چنین کند از سرمایه محدود خود استفاده معقول نکرده است. چنین کشوری باید آن روش های تولیدی را انتخاب کند که با سرمایه محدودش تناسب داشته و به او امکان استفاده گسترده تر از آن را بدهد"



نظریه هایک به وسیله نمودار (۵-۳) قابل توجیه است:

در این نمودار، دو روش مختلف تولیدی سرمایه بر و کاربر، به همراه تعدادی از منحنی های تولید یکسان مربوط به این دو نوع تکنولوژی رسم شده است. مقدار سرمایه موجود جامعه با OK مشخص شده است. همانطور که از شکل پیداست، با به کارگیری روش سرمایه بر تولید R_1 ، که هم سنگ با تولید T_1 در روش کاربر است، بدست می آید. اما با استفاده از روش تولیدی کاربر مقدار تولید T_3 ، که همسنگ با تولید R_3 در روش سرمایه بر است، قابل حصول است. از مقایسه بین این دو حالت می توان چنین نتیجه گرفت که استفاده از تکنولوژی کاربر، با به کارگیری نیروی کار بیشتر، می تواند تولید را افزایش دهد. در روش سرمایه بر، مقدار سرمایه موجود OK، همراه با OL_1 واحد از نیروی کار، تولیدی برابر با R_1 واحد بوجود خواهد آورد. در روش کاربر، با همان مقدار سرمایه محدود، ولی همراه با OL_3 واحد نیروی کار، T_3 واحد تولید بدست خواهد آمد.



انتقادات به نظر هایک

الف. هایک فرض می کند که هر دو نوع تکنولوژی موجود است ولی کشور های جهان سوم اصرار در به کارگیری تکنولوژی سرمایه بر دارند. در حالی که معمولاً چنین نیست و ممکن است فقط روش سرمایه بر در دسترس باشد.

ب. در بعضی رشته ها، نظیر صنایع شیمیایی، صنایع پتروشیمی، و صنایع سنگین، روش تولید سرمایه بر ممکن است تنها روش تولید باشد. بنابراین در چنین فعالیت هایی بحث از دو روش تولید بیهوده است.



ج. اگر چه در شکل $T_3=R_3, T_2=R_2, T_1=R_1$ فرض شده اند، اما در عمل ممکن است T_3 حتی کوچک تر از R_1 باشد. برای دیدن این موضوع مثالی در سطح خرد می زنیم. فرض کنید تولید کننده ای قصد فعالیت در زمینه تولید کفش دارد. اگر وی روش سرمایه بر را انتخاب کند، چون نیروی کار کمتری به کار خواهد گرفت، تجهیزات سرمایه ای سرانه به مراتب بیش از حالتی خواهد بود که اگر روش کاربر انتخاب می شد. به همین دلیل تعجب آور نخواهد بود اگر تولید با روش اول، که در آن نیروی کار کمتری به کار گرفته می شود حتی بیش از تولید با روش دوم، که نیروی کار بیشتری به کار گرفته می شود، باشد.



نظریه براتون : از جمله اقتصاد دانانی که طرفدار تکنولوژی سرمایه بر هستند براتون است.

براتون معتقد است که نظریه هایک ، که عنوان میکند که هر کشوری متناسب با خودش باید تکنولوژی سرمایه بر را برگزیند ، به یک پیوست نیاز دارد و آن این است که هر کشوری نیاز به سرمایه اجتماعی ثابت دارد که نوعا سرمایه بر است و باید ابتدا سهم مربوط به آن جدا شود و سپس عوامل تولید و سرمایه باقی مانده را به تناسب کشور اختصاص داد. به نظر براتون بازده نیروی کار در صنایع سرمایه بر بیشتر از صنایع کاربر است.

نظریه گالنسن و لیبن اشتاین: این دو هم موافق تکنولوژی سرمایه بر هستند. علت این امر را هم اینگونه بیان میکنند: استفاده از تکنولوژی سرمایه بر باعث تجمع و تشکیل سرمایه و همچنین توزیع درآمد به گونه ای خواهد شد که در تجمع بیشتر آن در آینده موثر است. از طرفی به دلیل اینکه میل به مصرف صاحب سرمایه نسبت به نیروی کار کوچک تر است پس با افزایش تکنولوژی سرمایه بر پس انداز بیشتری رخ میدهد که باعث تجمع بیشتر سرمایه و رشد اقتصادی در آینده میشود.

نظریه گرشنکرون: او با تاکید بر نظریه گالنسن و لیبن اشتاین معتقد است که تکنولوژی سرمایه بر باعث افزایش سهم سود و جذب کارفرمایان اقتصادی به بخش هایی میشود که از آن تکنولوژی بهره میبرند. وی همچنین عنوان میکند که بوجود آمدن کارگر های ماهر و کارآموخته در جامعه با این روش موجب تسریع روند صنعتی شدن میشود.

نکته اصلی گرشنکرون آن است که: نیروی کار در کشورهای جهان سوم فراوان است اما وفور نیروی کار همیشه به معنی ارزان بودن آن نیست. به بیان دیگر دستمزد اسمی که یک نیروی کار در کشور در حال توسعه می گیرد به دلیل اینکه بازدهی پایین تری نسبت به کشور توسعه یافته دارد در واقع ممکن است که دستمزد واقعی او بیش از آن چیزی باشد که نسبت به بازدهی اش میگیرد.

نظریه هیرشمن: به نظر هیرشمن در کشورهای در حال توسعه نرخ استهلاک سرمایه به علت عدم نگهداری مناسب از آن بسیار بالاست و طرفدار استفاده از تکنولوژی سرمایه بر بسیار مدرن است. به نظر او کشورهای در حال توسعه به دلیل پیچیدگی صنایع بسیار مدرن پیشرفته که لزوما سرمایه بر هستند از آنها مراقبت بیشتری کرده و نرخ استهلاک سرمایه را کاهش میدهند.



نظری اجمالی بر سیاست تکنولوژی

الف. با توجه به طبقه بندی تکنولوژی به کاربر و سرمایه بر، در عمل و در محدوده معینی از تولید، ترکیبی از روش های مختلف تولیدی هستند. یعنی قابلیت جانشینی کار و سرمایه در محدوده خاصی وجود دارد.

برای مثال صنایعی نظیر شیمیایی و پتروشیمی و بسیاری از صنایع مادر و زیر بنایی نوعا سرمایه بر هستند. این مطلب اگر به معنی تفاوت نسبی ترکیب عوامل تولید بین صنایع مختلف باشد درست است. اما با مشاهده روش های مختلف تولید در کشور های گوناگون میتوان به اشتباه بودن این فرضیه پی برد چراکه در کشوری مانند چین و هند صنایع پتروشیمی و فولاد در یک واحد با ظرفیت تولیدی خاص با چند صد نفر کارگر و در کشورهایی مثل آلمان و ژاپن همان مقدار تولید با انبوهی از تجهیزات و تعداد اندکی نیروی کار انجام میشود. به طور مشابه این نتایج در صنایع نوعا کاربر مثل پوشاک و غذایی هم صادق است.

ب. با توجه به خوبی هایی که از تکنولوژی کاربر بیان شد، در برخی جوامع ممکن است این موضوع که در مقطع خاصی کشور به دلیل تولید بیشتر ناشی از سرمایه بری بیشتر ممکن است به بیکاری بیشتری برسد مسئله بسیار ناراحت کننده ای باشد و به عبارتی در جامعه ای این امکان وجود دارد که تولید بیشتر در مقابل بیکاری بیشتر قرار گرفته و عملا **رشد اقتصادی کمتر با بیکاری کمتر** را به موضوع بحث ترجیح دهند.

ج. به صورت کلی تکنولوژی سرمایه بر تولیدات با کیفیت تری نسبت به تکنولوژی کاربر دارد و در عین حال نیز پیچیدگی تکنیکی بیشتر و قابلیت تقلید سخت تری دارد چراکه تکنولوژی های کاربر قابل تقلید تر هستند. به همین خاطر ممکن است **دسترسی به تکنولوژی در مقابل تولید با کیفیت برتر** باشد. به طور مثال در صنعت نساجی ژاپن در ابتدا از ماشین های قدیمی و از رده خارج انگلیسی استفاده کرد و برمه از تکنولوژی بالا و روز اما نتیجه آن شد که صنعت نساجی ژاپن پس از مدتی خودکفا و پر رونق گردید ولی برمه در این کار موفق نشد.

د. در انتخاب تکنولوژی وارداتی با هدف جذب آن مهمترین عامل شناخت توان تکنیکی و ظرفیت جامعه است چراکه اگر تکنولوژی وارداتی با سطح تکنولوژی درون جامعه تفاوت فاحش داشته باشد، **توان بومی کردن** آن را از بین می برد. عاملی که ژاپن با توجه به آن به موفقیت رسید.

در انتها یک نقل قول از نرکس درباره اینکه چرا نباید روش تولیدی کاربر را در کشور های در حال توسعه بعنوان یک اصل پذیرف را می آوریم: البته با فرض قبول وضع موجود در ممالک توسعه نیافته و با در نظر گرفتن عوامل تولید موجود، استفاده از روش های تولیدی کاربر به نحوی که سرمایه نیز به صورت اقتصادی مورد استفاده قرار بگیرد کاملا صحیح است اما باید به گونه ای باشد که در فرایند توسعه اقتصادی خود را برای تغییر شرایط موجود آماده کرد نه اینکه وضعیت موجود را پذیرفت.

نقش نیروی کار در رشد

در ابتدا در بحث نیروی کار کمیت آن مورد توجه قرار میگیرد و گاهی با تقسیم بندی ماهر و غیر ماهر به جنبه کیفی هم توجه میشود.

نیروی کار بعنوان یکی از عوامل رشد اقتصادی موضوع اصلی آن بیشتر بر سر کیفیت است. این موضوع چنان قابل اهمیت است که اقتصاد دانانی مانند کوزنتز تفاوت بین سطح رشد اقتصادی کشور هارا تفاوت میان **کیفیت نیروی کار** آنها بیان کرد.

کوزنتز بیان میکند که **ظرفیت تکنیکی و کاردانی نیروی کار** اهمیت بیشتری نسبت به تجهیزات در یک کشور دارد. برای مثال بعد از جنگ جهانی دوم با وجود تخریب بیشتر سرمایه های فیزیکی ژاپن و آلمان، این وجود نیروی انسانی بازمانده بود که توانستند بعد از دو دهه به شرایط عادی بازگردند.

در بحث کیفیت نیروی کار تنها عامل دانش فنی مطرح نیست و عواملی مانند **علاقه به محصول تولید شده، روحیه کار دسته جمعی، تمایل به صرفه جویی، انضباط، تحرک و شوق به داشتن درآمد بیشتر** هم موثر است. بنابر این داشتن نیروی متخصص به تنهایی تنها چالش کشور های در حال توسعه نیست.

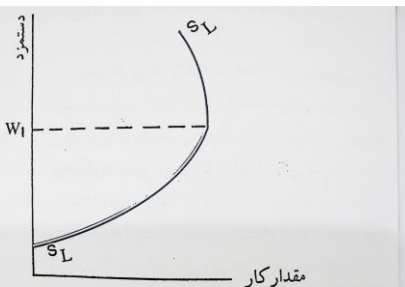
در خصوص تفاوت بین نیروی کار کشور ها مطالعاتی انجام شده است. برای مثال در بحث شوق

به داشتن درآمد بیشتر **برگ** گزارشی را در مقاله ی عرضه برگشتی نیروی کار در اقتصاد های دوگانه منتشر کرده که بیان میکند در جوامع عقب مانده توابع عرضه نیروی کار در تمام سطوح یکسان نیست. به این معنا که مواردی زمانی که دستمزد از مقدار معین W_1 بیشتر میشود نیروی کار از عرضه کار میکاهد.

برگ علت را اینگونه بیان میکند که بخش عمده ای از نیروی کار در این جوامع خواستار دستمزد معینی هستند و زمانی که به درآمد مورد نظر می رسند از فعالیت خود کم میکنند.

به بیان دیگر چون (**درآمد = مقدار نیروی کار * قیمت نیروی کار**) اگر برای جذب بیشتر نیروی کار افزایش دستمزد را در نظر بگیریم عرضه کار کاهش میابد. نمودار مقابل بیانگر عرضه برگشتی نیروی

کار است.



شکل ۵-۶-۱: نمایش منحنی عرضه برگشتی نیروی کار



چگونگی ایجاد نیروی کار مطلوب

یقیناً یکی از عوامل مهم در تبدیل شدن به یک جامعه پیشرفته، نیروی کار مطلوب است.

اگرچه ممکن است گفته شود که ویژگی‌های منفی نیروی کار در کشور های در حال توسعه ناشی از فرهنگ خانواده و جامعه ای است که در آن بزرگ شده اند و نمیتوان آنرا تغییر داد اما میتوان با استفاده از روش هایی زمینه لازم برای تغییرات مورد نظر را بوجود آورد که مسلماً نیازمند هزینه و وقت بسیاری است.

سه شکل پاسخ در جواب این سوال وجود دارد: چگونه می توان یک نیروی کار مطلوب به وجود آورد؟

۱- در بعد نظری آن در این زمینه مطالعات متخصصین اقتصاد نیروی انسانی چنین میگوید: در ایجاد نیروی کار مطلوب باید به ۴ نکته توجه شود؛ تامین نیروی کار، ایجاد حس مسئولیت در نیروی کار، پیشرفت نیروی کار و مراقبت از نیروی کار.

الف) منظور از تامین نیروی کار انتخاب، استخدام و انتصاب نیروی کار با ویژگی های مورد نظر است. با وجود ساده به نظر آمدن این کار اما در کشور های در حال توسعه تامین نیروی کار مناسب با مشکلات فراوانی روبروست.

ب) برای بوجود آوردن احساس مسئولیت در نیروی کار لازم است تا نیروی کار فعالیت خود را به عنوان یک کار موقت تلقی نکند و به عنوان یک طریق زندگی به آن بنگرد. پژوهشگران اظهار داشته اند که در بسیاری از کشور های در حال توسعه به دلیل اینکه شرایط لازم محیا نیست قادر به انجام این کار نیستند.

ج) از عواملی که موجب پیشرفت نیروی کار میشود ایجاد زمینه های افزایش مهارت و ایجاد انگیزه های لازم برای شوق و دلبستگی بیشتر به کار است.

د) مراقبت از نیروی کار به معنی اقداماتی است که در زمان اشتغال و بیکاری در جهت کمک به وی انجام میشود که از این موارد میتوان به بیمه های مختلف بازنشستگی، درمانی و ... اشاره کرد. عدم مراقبت از نیروی کار میتواند آسیب های بسیاری به اقتصاد وارد نماید.

در کشور های توسعه یافته تشکل های کارگری این وظایف را بر عهده دارند و در کشور های در حال توسعه به دلیل فقدان این ویژگی دولت سعی در پر کردن این خلا دارد.

۲- در بعد عملی میتوان به تجربه ژاپن اشاره کرد. گفته میشود کارفرمایان ژاپنی در مراحل اولیه نیروهای را به روستاها و شهر های کوچک برای تامین نیروی کار مناسب و جوان میفرستادند و بعد از رسیدن به این نیروها آنها را در اطراف مراکز صنعتی اسکان داده و با دوره های آموزشی کوتاه آنها را برای به کارگیری آماده مینمودند در طول خدمت نیز با اعمال مدیریت صحیح ایجاد حس مسئولیت و تدارک وسایل پیشرفت نیروی کار را انجام میدادند.

۳- روش سوم برای ایجاد نیروی کار مطلوب آموزش و پرورش است. چراکه مهمترین ویژگی نیروی کار که تخصص است از طریق آموزش و سایر ویژگی ها از راه پرورش بوجود می آید و همین دلیلی است که در چند دهه اخیر توجه کشور ها به طور ویژه به این مهم معطوف شده است.

سازمان و نقش آن در رشد اقتصادی

سازمان دهندگان یا کارفرمایان بخشی از نیروی کار هستند که تشکیلاتی را فراهم یا گردآوری میکنند که به آند سازمان گفته میشود و این افراد در راس آن قرار میگیرند. وظایف سازمان دهنده عبارت است از: ترکیب مناسب سایر عوامل تولید، تعیین وظایف و نظارت بر اجرای کار تا حصول نتیجه است.

در مقایسه با سایر عوامل تولید سازمان دهنده نقش تکمیلی داشته و قابلیت جانشینی برای آن وجود ندارد. در مقابل سایر عوامل تولید قابلیت جانشینی با یکدیگر دارند.

شومپیتر معتقد است که تفاوتی بین مدیر و کارفرما وجود دارد و آن این است که کارفرما علاوه بر وظایف سه گانه بالا مهمترین وظیفه او معرفی شیوه های جدید تولید و معرفی کالا و خدمات جدید است. اما وظیفه مدیر اداره امور روزانه و جاری سازمان است. کارفرما بعد از ابداع روش جدید کم کم وظیفه اداره آن را به مدیر سپرده و مدیر مدیریت آنرا تا مدتها ادامه میدهد.

اهمیت و نقش سازمان در رشد اقتصادی

عده ای از علمای توسعه نقش کارفرمایان اقتصادی را در توسعه کشور ها نقش کلیدی میدانند و از کمبود های مهم کشور های در حال توسعه عامل کارفرمایی را میدانند. آنها با اشاره به کشور هایی نظیر ژاپن و آلمان و اروپا از نقش آنان به عنوان عامل پر اهمیت یاد میکنند.

اگر چه در جوامع مختلف به دلیل شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، روحیات کارفرمایان متفاوت است اما علمای توسعه خصوصیات را برای کارفرمایان اقتصادی در نظر میگیرند که این خصوصیات عبارتند از: پر انرژی و پر تحرک بودن، جسور و ریسک پذیر بودن، توان روحی بالا داشتن، خوش برخورد بودن، باهوش و زیرک بودن، موقعیت شناس بودن و سر اجام با پشتکار بودن است.

در مطالعه ای که هاربیسن بین دو کشور مصر(توسعه نیافته) و آمریکا(توسعه یافته) انجام داده است چنین بیان شده که در این دو کشور تجهیزات برابری در کارخانه ها وجود دارد اما در آمریکا تولید به میزان قابل ملاحظه ای (۲۵ درصد) بیشتر است که عامل این تفاوت را در کارفرمایی در این دو کشور می داند.

در کشور های در حال توسعه به دلیل کمبود عامل کارفرمایی دست به تاسیس تشکیلاتی مانند وزارت خانه ، بنیاد، سازمان و ... زده اند تا این خلا را پر نمایند.البته این موضوع تازه ای نیست چراکه در گذشته ایتالیا و ژاپن تشکیلات این چنینی را مانند بانک های صنعتی بوجود آورده اند . بانک های صنعتی در توسعه ژاپن نقش به سزایی داشتند.

برای پاسخ به این سوال که تا چه حد این تشکیلات با وجود مصرف بودجه های زیاد چقدر کارایی داشتند ، ابتدا نقل قولی از گالبرایت را میخوانیم: در بسیاری موارد همینکه تشکیلات و سازمانی در یک کشور صنعتی مفید و موثر واقع میشود کوشش میکنند تا آن را عینا در کشور عقب افتاده خود ایجاد کنند، با این خیال که در رشد و توسعه به کار آید. به عبارت دیگر موسسات اداری و سازمان هایی را که منطبق با مرحله خاصی از پیشرفت اقتصادی است کورکورانه در مراحل عقب افتاده تر به وجود می آورند. این طرز تفکر تاکنون نتایج مطلوبی نداشته است. تقریبا در همه موارد تشکیلات اداری ممالک پیشرفته علت توسعه اقتصادی در آنها نیستند بلکه معلول آنها.

به نظر اکثر صاحب نظران این تشکیلات در کشور های در حال توسعه به دلیل نداشتن کارایی لازم عامل توسعه نشده اند که هیچ بلکه مانع توسعه اند. مواردی از مهمترین مشکلات سازمان ها عبارتند از :

۱. عدم تناسب وظایف با تشکیلات و بزرگی بیش از حد آنها

۲. مشخص نبودن وظایف و اهداف دقیق آنها

۳. قابل انعطاف بودن قوانین و توان ایجاد تفاسیر متفاوت از یک قانون

۴. کمبود مدیران لایق و کارآمد و نبود شرایط استعدادیابی

در پایان از دیگر عواملی که بعنوان رشد اقتصادی مطرح میشود مقیاس تولید است. برای مثال تشکیل واحد های بزرگ صنعتی با مقیاس تولید بالا در ژاپن و کره جنوبی یکی از عوامل مهم در رشد اقتصادی بالا در زمانهای تشکیل این واحد ها در آن کشور ها در نظر گرفته میشود.

در مباحث نظری از آنجا که در نظر گرفتن بازده فزاینده نسبت به مقیاس تولید الگو را بسیار پیچیده میکند معمولا بازده مقیاس را ثابت در نظر میگیرند.